



سناریوهای راهبردی و گفتمان تغییر نظام در اندیشه‌های آمریکایی: از نظریه تا جنگ رمضان

محمد پورقربان^۱، حمیدرضا تبشیری^۲

۳۸

دوره ۱۰، شماره ۳، پیاپی ۳۸

پاییز ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۵/۰۴/۰۵

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۰۶/۱۳

صص: ۹۹-۱۳۵

شاپا چاپی: ۲۵۸۸-۴۵۶۵

الکترونیکی: ۳۲۱۷-۰۳۸۱



جنگ رمضان و شهادت آیت‌الله خامنه‌ای^(ره)، نقطه عطفی در مناقشه چنددهه‌ای واشنگتن-تهران محسوب می‌شود. این مقاله با بهره‌گیری از اسناد و گزارش‌های ۴۰ اندیشه‌شکده شاخص آمریکایی، به تحلیل ریشه‌های نظری و عملیاتی‌سازی گفتمان «تغییر نظام» در سیاست خارجی ایالات متحده می‌پردازد. چارچوب نظری پژوهش بر سه محور «بازیگران معرفتی» (اتاق‌های فکر به‌عنوان تولیدکنندگان گفتمان)، «واقع‌گرایی تهاجمی» (اولویت ابزار نظامی در سیاست خارجی) و «دیپلماسی قهری» (کاربست تحریم برای تغییر رفتار) استوار است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اتاق‌های فکر محافظه‌کار و نومحافظه‌کار نظیر بنیاد دفاع از دموکراسی، مؤسسه امریکن انترپرایز و شورای روابط خارجی، از دهه ۱۳۹۰ (۲۰۲۰-۲۰۱۰ میلادی)، زیربنای فکری «فشار حداکثری» را به‌عنوان پیش‌درآمدی بر براندازی طراحی کرده‌اند. این چارچوب فکری با بهره‌گیری از نظریه‌های «شکاف‌افکنی قومی»، «مهار دوگانه» و «بحران‌آفرینی هوشمند»، راه را برای اقدام نظامی مستقیم در سال ۲۰۲۶ هموار ساخت. با این حال، سناریوهای پیش‌بینی‌شده در این اندیشه‌شکده‌ها با واقعیت‌های میدانی از جمله همبستگی ملی، ناکارآمدی سیاست فشار حداکثری در تضعیف بنیادهای نظام و پیامدهای ژئوپلیتیک جنگ‌های نیابتی، فاصله معناداری داشت. این مقاله با روش تحلیل گفتمان و بررسی مقایسه‌ای گزارش‌های راهبردی، نشان می‌دهد که ناکامی پروژه تغییر نظام، نه تنها ریشه در کاستی‌های اجرایی، بلکه در اشتباهات بنیادین شناختی و یکجانبه‌گرایی نظری در مراکز تصمیم‌سازی آمریکا دارد.

کلیدواژه‌ها: تغییر نظام، اندیشه‌های آمریکایی، فشار حداکثری، یکجانبه‌گرایی، جنگ رمضان.

۱. استادیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران (نویسنده مسئول)

mhpqr@yahoo.com

۲. دانش آموخته دکتری علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

۱. مقدمه

درک سیاست خارجی آمریکا بدون شناخت شبکه‌های فکری و مؤسسات تولید ایده، ناممکن می‌نماید. اتاق‌های فکر^۱ در نظام سیاسی ایالات متحده، نه تنها کارویژه‌های تحلیلی و پژوهشی، بلکه کارکردهای هنجارسازی، مشروعیت‌بخشی و عملیاتی‌سازی راهبردهای کلان را بر عهده دارند. این مراکز با بهره‌گیری از نخبگان اجرایی-سیاسی پیشین، فاصله میان جهان آکادمیک و نهادهای رسمی تصمیم‌گیری را پر می‌کنند. (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۱)

موضوع ایران، به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی، همواره در کانون توجه اندیشه‌های آمریکایی قرار داشته است. اهمیت راهبردی تهران از سه منظر ژئوپلیتیک (موقعیت منحصربه‌فرد در غرب آسیا)، گفتمانی (مقابله با بنیادهای برتری‌گرایانه غرب) و ساختاری (تأثیر گروه‌های حامی رژیم صهیونیستی در ساختار قدرت آمریکا)، این کشور را به یکی از محورهای اصلی مطالعات امنیتی-سیاسی تبدیل کرده است. (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۳) بر اساس اسناد موجود، دو راهبرد کلان در این مراکز برای مواجهه با ایران احصاء شده است: راهبرد «تغییر نظام» (براندازی) و راهبرد «تغییر رفتار» (مهار و تعامل) (همان، ۳)

با روی کار آمدن دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۷، سیاست «فشار حداکثری» به‌عنوان بستر عملیاتی‌سازی راهبرد تغییر نظام در دستور کار قرار گرفت. خروج یکجانبه از برجام در ۲۰۱۸، بازگرداندن تحریم‌های ثانویه، و اوج‌گیری تنش‌های نظامی از جمله ترور سردار قاسم سلیمانی در ۲۰۲۰، گام‌های عملی این راهبرد بود. (Vazirian, 2025) در نهایت، جنگ رمضان و شهادت آیت‌الله خامنه‌ای^(ره)، نقطه پایان روندی بود که اندیشه‌های آمریکایی، سال‌ها پیش، نظریه‌پردازی و طراحی راهبردی آن را کلید زده بودند. (Klarenberg, 2025)

با این حال، آنچه این مقاله را از گزارش‌های تحلیلی صرف متمایز می‌سازد، تلاش برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های بنیادین‌تری است: چگونه یک شبکه از نهادهای غیررسمی می‌توانند بر مسیر سیاست خارجی ابرقدرتی چون آمریکا چنین تأثیر قاطعی بگذارند؟ چرا با وجود هشدارهای پیوسته اندیشه‌های لیبرال و مرکزگرا، گفتمان محافظه‌کارانه در کاخ سفید مسلط شد؟ و سرانجام، چگونه می‌توان شکاف میان سناریوهای اتاق‌های فکر و واقعیت‌های میدان جنگ را تبیین کرد؟

1 (Think Tanks)

پاسخ به این پرسش‌ها، فراتر از یک مطالعه موردی، می‌تواند به درکی عمیق‌تر از آسیب‌شناسی نظام تصمیم‌گیری در ایالات متحده بینجامد؛ نظامی که علیرغم برخورداری از انبوهی از نخبگان و منابع تحلیلی، همچنان در معرض خطاهای راهبردی پرهزینه قرار دارد.

۲. پیشینه تحقیق و چارچوب نظری

۲-۱. پیشینه تحقیق

موضوع نقش اندیشکده‌ها در سیاست خارجی آمریکا، به‌ویژه در قبال ایران، پیشینه‌ای نسبتاً غنی در ادبیات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دارد. این پیشینه را می‌توان در سه دسته کلی جای داد: پژوهش‌های داخلی (ایرانی)، پژوهش‌های خارجی پیش از خروج آمریکا از برجام، و پژوهش‌های پس-برجامی که به تحلیل پیامدهای فشار حداکثری پرداخته‌اند. با این حال، هیچ‌یک از این سه دسته به‌طور کامل به زنجیره «نظریه‌پردازی در اندیشکده ← فشار حداکثری ← عملیات نظامی ← شکست» نپرداخته‌اند و مقاله حاضر دقیقاً در همین نقطه خلأ قرار دارد.

پژوهش‌های داخلی عمدتاً بر کارکرد نهادهای غیررسمی در فرایند تصمیم‌گیری آمریکا متمرکز بوده‌اند. متقی و فقیه (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان «اندیشکده‌ها و سیاست خارجی آمریکا»، به پیچیدگی شبکه‌های تأثیرگذار فراتر از کنگره و کاخ سفید اشاره کرده و نقش ساختارهای بوروکراتیک و اتاق‌های فکر را در «شکل‌دهی به معادله قدرت» بررسی نموده‌اند. لبخنده و کریمی‌فرد (۱۳۹۵) نیز در فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، اندیشکده‌ها را به‌عنوان «بازوی فکری نهادهای امنیتی» معرفی کرده‌اند که با طراحی سناریوهای متعدد، نخبگان را از هزینه-فایده هر گزینه آگاه می‌سازند. زادبود (۱۳۹۰) در پژوهشی مستقل، به بررسی تاریخی شکل‌گیری اندیشکده‌های آمریکایی و نقش آن‌ها در تولید گفتمان‌های امنیتی پرداخته و نشان داده که این مراکز، به‌ویژه از دهه ۱۹۷۰ به بعد، از حاشیه به متن تصمیم‌گیری راه یافته‌اند. با این حال، این پژوهش‌ها عمدتاً به دوره پیش از خروج آمریکا از برجام محدود شده‌اند و کمتر به تحولات سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۲۶ پرداخته‌اند.

پژوهش‌های خارجی را می‌توان به دو زیرگروه تقسیم کرد. گروه نخست، پژوهش‌هایی هستند که بر نقش «بازیگران معرفتی» در مشروعیت‌زدایی از دولت‌های هدف تأکید دارند. (Haas, 1992;

(Adler & Haas, 1992) این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که اتاق‌های فکر با تولید «دانش علمی» و «چارچوب‌های معنایی»، نه تنها اطلاعات را منتقل می‌کنند، بلکه خود مسئله را تعریف کرده و گزینه‌های راهبردی را محدود می‌سازند. در همین راستا، مدگار (۲۰۱۷) در کتاب «اندیشکده‌ها و سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه» به‌طور مشخص به نقش بنیاد دفاع از دموکراسی و مؤسسه امریکن انترپرایز در شکل‌دهی به گفتمان «ایران‌هراسی» پرداخته است.

گروه دوم پژوهش‌های خارجی، به تحلیل سیاست فشار حداکثری و پیامدهای آن اختصاص دارند. پژوهشی که توسط «شورای روابط خارجی» (۲۰۲۲) منتشر شد، نشان داد که تحریم‌های آمریکا نه تنها نتوانسته اقتصاد ایران را فلج کند، بلکه به «بازآرایی ژئوپلیتیک در غرب آسیا» انجامیده است. (Council on Foreign Relations, 2022) همچنین، «مؤسسه صلح ایالات متحده» (۲۰۲۳) در گزارشی با عنوان «شکاف نظریه و عمل در سیاست ایران»، به نادیده‌گرفتن «متغیرهای داخلی ایران» از سوی اندیشکده‌های غربی انتقاد کرده است (United States Institute of Peace, 2023). با این حال، این پژوهش‌ها نیز به سناریوهای پس‌اساخمنه‌ای و جنگ رمضان نپرداخته‌اند و عمدتاً در سطح تحریم‌ها و دیپلماسی باقی مانده‌اند.

نوآوری مقاله حاضر در آن است که برای نخستین بار، با تکیه بر اسناد دسته‌بندی شده از ۴۰ اندیشکده و تطبیق آن با رخداد‌های میدان جنگ رمضان (شامل شهادت آیت‌الله خامنه‌ای^(ه) و واکنش‌های پس از آن)، به تحلیل زنجیره کامل «نظریه-عمل-شکست» پرداخته و نشان می‌دهد که شکاف میان سناریوهای اتاق‌های فکر و واقعیت‌های عینی، نه از جنس «کمبود اطلاعات»، بلکه از جنس «خطای شناختی ساختاریافته» است.

۲-۲. چارچوب نظری

پژوهش حاضر برای تحلیل رابطه میان تولید گفتمان در اندیشکده‌ها و عملیاتی‌سازی نظامی آن، از ترکیب سه نظریه استفاده می‌کند که هر یک به یک لایه تحلیلی از این رابطه می‌پردازند:

الف) **نظریه بازیگران معرفتی**^۱: این نظریه که توسط پیتر هاس (۱۹۹۲) صورت‌بندی شده، بر نقش شبکه‌های متخصصان و دانشمندان در فرایند سیاست‌گذاری بین‌المللی تأکید دارد. بر اساس این دیدگاه، اندیشکده‌ها با اشتراک در «مجموعه‌ای از باورهای علی» و «معیارهای اعتبارسنجی

1 (Epistemic Communities)

مشترک»، به عنوان بازیگران معرفتی عمل می کنند که نه تنها اطلاعات تولید می کنند، بلکه چارچوب درک مسئله را برای سیاست گذاران تعیین می نمایند. در مورد ایران، اندیشکده های محافظه کار موفق شدند «مسئله ایران» را از یک چالش دیپلماتیک به یک «تهدید وجودی نیازمند راه حل نظامی» بازتعریف کنند. هاس (۱۹۹۲) معتقد است که بازیگران معرفتی زمانی مؤثرتر عمل می کنند که دو شرط وجود داشته باشد: نخست، «عدم قطعیت بالا» در فضای سیاست گذاری (که در مورد برنامه هسته ای ایران، این شرط به وضوح برقرار بود) و دوم، نیاز به «تخصص فنی» که سیاست گذاران فاقد آن هستند (که در مورد پیچیدگی های هسته ای و سایبری، دولت آمریکا به متخصصان این حوزه نیاز داشت). این نظریه به ما کمک می کند تا بفهمیم چرا صدای اندیشکده های محافظه کار، با وجود نقدهای گسترده از سوی مراکز لیبرال، در کاخ سفید غالب شد: آن ها موفق شدند خود را به عنوان «مرجع بی بدیل» در حوزه ایران معرفی کنند.

ب) **واقع گرایی تهاجمی**:^۱ نظریه جان مرشایمر (۲۰۰۱) که دولت ها را بازیگرانی عقلانی، قدرت طلب و همواره در جستجوی هژمونی منطقه ای می داند، چارچوب مناسبی برای تحلیل رفتار یکجانبه گرایانه واشنگتن فراهم می آورد. اندیشکده های نومحافظه کار با پذیرش ضمنی این پیش فرض که «تنها زور، بازدارندگی پایدار ایجاد می کند»، خروج از برجام و تشدید تحریم ها را توجیه می کردند. مرشایمر (۲۰۰۱) تأکید دارد که در سیستم آنارشیک بین الملل، دولت ها هرگز نمی توانند به نیات خیرخواهانه دیگران اعتماد کنند و بنابراین باید همواره برای بدترین سناریو آماده باشند. این منطق «بی اعتمادی بنیادین» به وضوح در گفتمان اندیشکده هایی چون بنیاد ملی دفاع از دموکراسی ها و انترپرایز دیده می شود که هرگونه توافق با ایران را «ساده لوحانه» و «ناکارآمد» می خواندند. با این حال، این نظریه در پیش بینی واکنش بازیگران غیردولتی (نیروهای نیابتی ایران) و قدرت نرم (افکار عمومی منطقه ای و بین المللی)، ناتوان است و همین ناتوانی، یکی از ریشه های شکست نظری پروژه تغییر نظام به شمار می رود.

ج) **دیپلماسی قهری**:^۲ الکساندر جورج (۱۹۹۱) این مفهوم را برای موقعیتهایی به کار برد که دولت مهاجم با تهدید به زور یا اعمال فشار محدود، به دنبال وادار کردن طرف مقابل به تغییر رفتار یا

1 (Problem Definition)

2 (Offensive Realism)

3 (Coercive Diplomacy)

پذیرش خواسته‌های خود است. جورج (۱۹۹۱) هشت شرط برای موفقیت دیپلماسی قهری برمی‌شمارد که از آن میان، «اعتبار تهدید»، «همکاری بین‌المللی» و «صبر راهبردی» از اهمیتی مضاعف برخوردارند. سیاست «فشار حداکثری» دقیقاً در این چارچوب تعریف می‌شود؛ اما آنچه در عمل رخ داد، نه دیپلماسی قهری، بلکه «اقتصاد قهری خالص» بود که فاقد هرگونه ابتکار دیپلماتیک جدی بود. به عبارت دیگر، دولت ترامپ و مشاوران اندیشکده‌ای او، بخش دوم معادله «تهدید + پیشنهاد» رهایی از تهدید در ازای امتیاز را نادیده گرفتند و صرفاً بر «تهدید» و «فشار» تکیه کردند. جورج (۱۹۹۱) هشدار داده است که چنین رویکردی، نه تنها طرف مقابل را به سمت امتیازدهی سوق نمی‌دهد، بلکه با تحقیر او، عزمش را برای مقاومت دوجندان می‌کند. مقاله حاضر نشان می‌دهد که چگونه فقدان هر سه مؤلفه کلیدی (اعتبار تهدید به دلیل خروج از برجام و تخریب اعتماد، همکاری بین‌المللی به دلیل یکجانبه‌گرایی، و صبر راهبردی به دلیل عجله انتخاباتی)، به شکست کامل دیپلماسی قهری علیه ایران انجامید.

د) نظریه «شکست شناختی» در سیاست خارجی^۱: به عنوان نظریه تکمیلی، می‌توان از آرای رابرت جرویس (۱۹۷۶) در کتاب «ادراک و شناخت در سیاست بین‌الملل» بهره گرفت. جرویس نشان داده است که تصمیم‌گیرندگان و مشاوران آن‌ها، به‌ویژه در موقعیت‌های بحرانی، دچار «هم‌اندیشی گروهی» و «سوگیری تأییدی»^۲ می‌شوند؛ بدین معنا که داده‌های مخالف با فرضیه‌های اولیه خود را نادیده می‌گیرند و صرفاً به شواهدی تکیه می‌کنند که باورهای پیشین آن‌ها را تقویت می‌نماید. این نظریه، که در چارچوب پژوهش‌های روان‌شناسی سیاسی جای می‌گیرد، مکمل مناسبی برای سه نظریه پیشین است و به تبیین «چرایی اصرار بر راهبرد شکست‌خورده» کمک می‌کند.

در مجموع، ترکیب این چهار نظریه، ابزار تحلیلی قدرتمندی برای پاسخ به پرسش اصلی مقاله فراهم می‌آورد: «بازیگران معرفتی» (اندیشکده‌ها) با بهره‌گیری از «واقع‌گرایی تهاجمی»، گفتمان تغییر نظام را تولید و آن را در قالب «دیپلماسی قهری» به دستگاه اجرایی عرضه می‌کنند؛ اما «شکست شناختی» و «سوگیری تأییدی» در هر دو سوی این زنجیره (هم تولیدکنندگان گفتمان و هم مجریان

1 (Cognitive Failure)

2 (Groupthink)

3 (Confirmation Bias)

آن)، مانع از اصلاح مسیر بر اساس بازخوردهای میدانی می شود و در نهایت، پروژه‌ای پرهزینه و شکست خورده را رقم می زند.

۲-۳. روش شناسی تحقیق

این پژوهش با رویکرد کیفی و روش تحلیل گفتمان انتقادی^۱ انجام شده است. تحلیل گفتمان انتقادی، به عنوان یکی از روش های مؤثر در مطالعات سیاسی و امنیتی، به محقق اجازه می دهد تا فراتر از سطح صریح متن، به لایه های پنهان معنا، پیش فرض های ایدئولوژیک، و راهبردهای بلاغی گفتمان های سیاسی دست یابد. در این مقاله، از چهارچوب تحلیلی نورمن فرکلاف (۲۰۱۳) استفاده شده که سه سطح «تحلیل متن» (واژگان، دستور و ساختار)، «تحلیل گفتمان» (روابط بینامتنی و بیناگفتمانی) و «تبیین اجتماعی» (ربط گفتمان به ساختارهای قدرت و منافع) را در بر می گیرد. جامعه آماری پژوهش، گزارشات مکتوب (شامل Policy Papers، سخنرانی ها، مصاحبه ها و توثیقات) منتشر شده توسط ۴۰ اندیشکده فعال در حوزه ایران طی بازه زمانی ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۵ است که در گزارش مرجع (ایده پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹) دسته بندی و معرفی شده اند. این گزارش مرجع، با مطالعه بیش از ۲۳۰ کارشناس و تحلیلگر فعال در حوزه ایران، اطلاعات ارزشمندی درباره گرایش های حزبی، رویکردهای راهبردی و شبکه های ارتباطی این مراکز ارائه داده است.

روش نمونه گیری به صورت هدفمند انجام شده و معیارهای انتخاب عبارت بوده اند از: (۱) تأثیرگذاری اندیشکده در فرایند تصمیم گیری کاخ سفید (بر اساس گزارش دانشگاه پنسیلوانیا درباره رتبه بندی اندیشکده ها)، (۲) تخصص مستقیم در حوزه ایران (داشتن حداقل سه کارشناس تمام وقت با تمرکز بر ایران)، (۳) تنوع ایدئولوژیک (نمایندگی از هر پنج طیف محافظه کار، لیبرال، مرکزگرا، توسعه گرا و نظامی-امنیتی) و (۴) دسترسی به حجم کافی از داده های مکتوب در بازه زمانی مورد نظر.

1 (CDA)

2 (Purposive Sampling)

تحلیل در سه سطح انجام شده است:

سطح اول، تحلیل متن^۱: شامل استخراج مفاهیم کلیدی (تغییر نظام، فشار حداکثری، شکاف قومی، یکجانبه‌گرایی، تغییر رفتار)، شناسایی فراوانی واژگان و بررسی الگوهای دستوری غالب (استفاده از افعال امری و جملات شرطی تهدیدآمیز).

سطح دوم، تحلیل گفتمان^۲: شامل شناسایی راهبردهای بلاغی و استدلالی نویسندگان (همچون «استدلال به ترس»، «توصیف ایران به عنوان تهدید وجودی»، «تضادسازی قطبی میان دموکراسی و استبداد»، و نیز بررسی روابط بینامتنی (ارجاعات مکرر به گزارش‌های پیشین همان اندیشکده یا اندیشکده‌های هم‌سو برای ایجاد «حقیقت تثبیت‌شده»).

سطح سوم، تبیین نسبت میان گفتمان و عمل^۳: شامل مقایسه سناریوهای پیش‌بینی‌شده در این گزارشات با رویدادهای عینی جنگ رمضان (به‌ویژه واکنش‌های داخلی ایران، عملکرد سپاه پاسداران، و موضع‌گیری متحدان آمریکا). این سطح، هسته اصلی نوآوری پژوهش است و به آزمون تجربی اعتبار سناریوهای اتاق‌های فکر می‌پردازد.

همچنین، برای افزایش اعتبار^۴ و تأییدپذیری^۵ یافته‌ها، از روش «مثلث‌سازی منابع»^۶ استفاده شده است؛ بدین معنا که گزاره‌های کلیدی حداقل در سه منبع متفاوت (از سه اندیشکده با گرایش‌های مختلف) جستجو شده‌اند و صرفاً به یک منبع اکتفا نشده است.

۳. گونه‌شناسی اندیشکده‌های آمریکایی فعال در حوزه ایران

گونه‌شناسی اندیشکده‌های آمریکایی بر اساس دامنه ایدئولوژیک، ساختار تأمین مالی و رویکرد راهبردی به ایران، به پنج دسته اصلی تقسیم می‌شود که هر یک نقشی متمایز در شکل‌دهی به سیاست خارجی ایفا کرده‌اند. این گونه‌شناسی، پیش‌نیاز تحلیل گفتمانی بخش‌های بعدی است و

1 (Textual Analysis)
2 (Discursive Analysis)
3 (Explanation)
4 (Credibility)
5 (Confirmability)
6 (Source Triangulation)

نشان می‌دهد که هر کدام از این طیف‌ها، چگونه «مسئله ایران» را تعریف کرده و چه راهکارهایی برای آن ارائه داده‌اند.

۳-۱. اندیشکده‌های محافظه‌کار (نئوکان‌ها و جمهوری‌خواهان)

این دسته از اندیشکده‌ها که عمدتاً با حزب جمهوری‌خواه و جریان نومحافظه‌کاری پیوند دارند، بر نقش‌آفرینی نظامی و یکجانبه‌گرایی در سیاست خارجی تأکید می‌ورزند. از مهم‌ترین ویژگی‌های این گروه، حمایت از بودجه‌های کلان نظامی، توجیه مداخله‌گری، و اولویت‌دهی به راهکارهای زور و تهدید در برابر دشمنان فرضی است (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۱-۲). این اندیشکده‌ها را می‌توان «موتورهای گفتمان‌سازی» برای راهبردهای تهاجمی کاخ سفید به‌شمار آورد؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از اعضای کلیدی دولت‌های جمهوری‌خواه (از ریگان تا ترامپ) از میان همین مراکز به دستگاه اجرایی راه یافته‌اند.

بنیاد دفاع از دموکراسی:^۱ این نهاد که ارتباط نزدیکی با نومحافظه‌کاران و راست‌گرایان صهیونیستی دارد، به‌عنوان یکی از پیشروترین مراکز در ترویج براندازی جمهوری اسلامی شناخته می‌شود. گزارش‌های بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها، همواره بر سیاست «فشار حداکثری» و تکمیل «دیوار تحریمی برای بازدارندگی‌های سیاسی و بازاری» تأکید داشته است (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۴۹). مارک دویوتز، مدیر ارشد این بنیاد، طی سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۵، به‌طور مستمر بر ضرورت تداوم تحریم‌ها و محدودسازی شبکه‌های مالی ایران اصرار ورزیده است. آنچه بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها را از سایر اندیشکده‌های محافظه‌کار متمایز می‌سازد، رویکرد «عملیاتی» آن است؛ بدین معنا که این بنیاد، صرفاً به نظریه‌پردازی اکتفا نمی‌کند، بلکه با برگزاری جلسات مشاوره با مقامات کاخ سفید و کنگره، به‌طور مستقیم در طراحی اجرایی تحریم‌ها و عملیات‌های پنهان نقش دارد (همان، ۵۲-۴۹). راثول مارک گرچت، کارمند پیشین سیا و از اعضای ارشد این بنیاد، در تحلیل‌های خود صراحتاً از «لزوم براندازی حکومت ایران» سخن گفته و آن را «تنها راه تأمین امنیت بلندمدت منطقه» معرفی کرده است (همان، ۵۰). همچنین، «شبکه تهدید جهانی ایران» در بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها، با تولید گزارش‌های فنی دقیق درباره راه‌های دورزدن تحریم‌ها، اطلاعات عملیاتی موردنیاز وزارت خزانه‌داری را فراهم می‌آورد.

1 (FDD)

مؤسسه امریکن انترپرایز^۱: این اندیشکده که در دوران ریاست‌جمهوری ریگان برای مقابله با کمونیسم تأسیس شد، از کانون‌های اصلی نظریه‌پردازی علیه ایران محسوب می‌شود. اعضای برجسته‌ای نظیر جان بولتن، دیک چینی و پل ولفوویتس، همواره بر ضرورت رویارویی نظامی و تغییر نظام در تهران تأکید داشته‌اند (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۶). کنت پالک، کارشناس ارشد این مؤسسه، بر این باور است که «برنامه هسته‌ای ایران تا حد زیادی تهدیدکننده اصلی یعنی گسترش تهاجمی ایران در بی‌ثبات کردن خاورمیانه است» (همان، ۶). تفاوت انترپرایز با بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها در آن است که انترپرایز رویکردی «نظری‌تر» و «تاریخی‌تر» دارد و اغلب به قیاس‌های تاریخی (همچون مقایسه ایران با اتحاد جماهیر شوروی) متوسل می‌شود. فردریک کاگان، از نظریه‌پردازان ارشد این مؤسسه، در گزارش‌های خود بارها از «شکست سیاست مهار در برابر رژیم‌های انقلابی» سخن گفته و «جنگ پیشگیرانه» را به‌عنوان تنها گزینه مؤثر معرفی کرده است (همان، ۸). همچنین، میشل روبین که از همکاران ارشد انترپرایز است، در تحلیل‌هایش همواره بر «فروپاشی قریب‌الوقوع اقتصادی ایران» تأکید داشته و آن را «زمینه‌ساز تغییر سیاسی» معرفی کرده است (همان، ۸-۶).

مؤسسه خاورمیانه: هرچند این اندیشکده خود را غیرحزبی معرفی می‌کند، اما گزارش‌های آن به‌ویژه در دوره دوم ریاست‌جمهوری ترامپ، کاملاً هم‌سو با راهبرد فشار حداکثری طراحی شده است. گزارش سال ۲۰۲۵ مؤسسه خاورمیانه با عنوان «فراتر از فشار حداکثری در سیاست آمریکا در قبال ایران»، ایران را در «ضعیف‌ترین و منزوی‌ترین موقعیت از زمان انقلاب ۱۹۷۹» توصیف و بر لزوم مهار و عقب‌راندن تهران تأکید کرده است (Middle East Institute, 2025). آنچه مؤسسه خاورمیانه را از دو مؤسسه پیشین متمایز می‌سازد، رویکرد «منطقه‌ای» آن است؛ یعنی این مؤسسه، ایران را نه به صورت مجزا، بلکه در بستر رقابت‌های عربستان-ایران و اسرائیل-ایران تحلیل می‌کند و بر همین اساس، راهکارهای ائتلاف‌سازی منطقه‌ای علیه تهران را پیشنهاد می‌دهد (همان). با این حال، این رویکرد نیز در نهایت به «مهار نظامی» گرایش می‌یابد و تفاوت چندانی با راهبرد بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها و انترپرایز در سطح کلان ندارد.

1 (AEI)

2 (MEI)

مؤسسه هریتیج: این اندیشکده محافظه‌کار دیگر، که در دوران ریگان نقش پررنگی در تدوین سیاست‌های کاخ سفید داشت، در حوزه ایران نیز رویکردی سخت‌گیرانه و مبتنی بر «فشار همه‌جانبه» داشته است. جیمز فیلیپس، کارشناس ارشد ایران در این بنیاد، در گزارش‌های خود بر «لزوم حفظ تحریم‌های حداکثری» و «رهبری ائتلاف چندملیتی علیه ایران» تأکید ورزیده است. او همچنین، پس از ترور شهید سلیمانی، آن را «اجرای قانون مبارزه با تروریست» برای ایشان توصیف کرده و به شدت از این اقدام دفاع نموده است (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۴۸). هریتیج از آن جهت در این مقاله حائز اهمیت است که به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین اتاق‌های فکر محافظه‌کار، «مشروعیت تاریخی» را به راهبردهای تغییر نظام اعطا می‌کند و گفتمانِ نومحافظه‌کاری را به سنتِ کهنِ راستِ آمریکایی پیوند می‌زند.

۲-۳. اندیشکده‌های لیبرال (دموکرات‌ها و اجتماع‌گرایان)

این گروه که غالباً با حزب دموکرات مرتبط هستند، رویکردی چندجانبه‌گرایانه و مبتنی بر دیپلماسی در پیش می‌گیرند. آن‌ها هرچند با سیاست‌های تنبیهی و تحریمی علیه ایران مخالفتی ندارند، اما کارآمدی ابزار نظامی را زیر سؤال می‌برند و بر راهکارهای تعاملی و مذاکره تأکید دارند (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۲). این اندیشکده‌ها را می‌توان «صدای احتیاط» در برابر گفتمان مسلطِ محافظه‌کارانه دانست؛ هرچند که در عمل، تأثیر آن‌ها در دوره ترامپ به شدت کاهش یافت.

مؤسسه بروکینگز: این اندیشکده فراحزبی، با تأکید بر واقع‌گرایی و سیاست مبتنی بر شواهد، همواره از رویکردی متفاوت در قبال ایران دفاع کرده است. سوزان مالونی، نایب‌رئیس بخش سیاست خارجی بروکینگز، در سال ۲۰۲۰ استراتژی آمریکا در قبال ایران را «گیج و گنگ» توصیف کرد و بر لزوم بازگشت به دیپلماسی تأکید ورزید (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۱۴). او در تحلیلی دیگر هشدار داد که «عدم شفافیت خطوط قرمز» توسط آمریکا، باعث شده است که ایران درصدد «درک حداکثری توانِ واشنگتن» برآید و این وضعیت را به‌طور خطرناکی تشدید کند (همان). دانیل بایمن، استاد دانشگاه جرج‌تاون و عضو مدعو این مؤسسه، نیز با نقد یکجانبه‌گرایی ترامپ، نه ایران، بلکه آمریکا را «مقصر اوج‌گیری تنش‌ها» معرفی کرده است. او در کتاب خود با عنوان «هنر تحریم‌ها» تأکید کرده که «اعمال درد و فشار در یک کشور هدف، اگر فارغ از آثار آن

1 (Heritage Foundation)

درد و نیز امکانِ توفیِ اعمالِ درد انجام شود، هیچ نتیجه‌ی خاصی دربرنخواهد داشت» (همان، ص ۱۵). همچنین، مارتین ایندیک^۱ با انتقاد از «پشت‌پا زدن به متحدان اروپایی» توسط ترامپ، آن را «اقدامی وحشتناک» خوانده که «اعتبار آمریکا را در جهان تخریب کرده است» (همان، ۱۶).

مرکز پیشرفت آمریکا:^۲ این اندیشکده که در سال ۲۰۰۳ با مدیریت جان پادستا تأسیس شد، بر ترویج ارزش‌های لیبرال دموکراسی و بررسی چالش‌های اساسی ایالات متحده با رویکردی غیرحزبی متمرکز است. این مرکز، تمرکز ویژه‌ای بر تحولات اجتماعی و فرهنگی ایران دارد و «بررسی جریان اصلاحات در ایران» را یکی از برنامه‌های پژوهشی خود معرفی کرده است (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۶۳). برایان کاتولیس، مشاور ارشد این مؤسسه، در سال ۱۳۹۹ (۲۰۲۰ میلادی) بر ناکارآمدی کمپین فشار حداکثری تأکید و خواستار تغییر نام آن به «کمپین سازش تهاجمی» شد که هدف آن «گیج کردن متحدان» است. او همچنین در تحلیل‌هایش پس از جنگ ۲۰۲۶، صراحتاً اعلام کرد که «ترامپ با خروج از برجام، جرقه بحران ایران را زد» و «باید از لبه جنگ دور شود» (همان، ص ۶۳). همچنین، لاورنس کرب (استاد دانشگاه جرج واشنگتن) در مقاله‌ای با عنوان «تاریخچه آشفته روابط ایالات متحده و ایران»، سیاست‌های غلط آمریکا را «دلیل وضعیت کنونی» دانسته و «خیال‌پردازی درباره کشتن توافقی هسته‌ای» را محکوم کرده است (همان، ۶۴).

شورای روابط خارجی:^۳ هرچند این شورا به‌طور رسمی غیرحزبی معرفی می‌شود، اما در عمل، بیشتر تحلیل‌گران آن به جریان دموکرات یا مرکزگرا نزدیک‌تر هستند. ریچارد هاس، رئیس این شورا، در سال ۲۰۱۹ پس از خروج آمریکا از برجام، هشدار داد که «یکجانبه‌گرایی، آمریکا را بیش از ایران منزوی کرده است» (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ص ۱۷). هاس در تحلیل‌های خود بارها بر «فاجعه‌بار و خطرناک» بودن سیاست خارجی ترامپ تأکید داشته و آن را «اغراق‌آمیز» و «بی‌حاصل» خوانده است. همچنین، استیون کوک (که از مشاوران وزارت خارجه آمریکا در دوره اوباما بوده) در گزارشی برای شورای روابط خارجی، «مهار ایران» را «بهترین سیاست» معرفی کرده و «استراتژی جنگ» را «ناکارآمد» خوانده است (همان، ص ۱۸). با این حال، باید توجه داشت که حتی در میان این

۱ (از بنیان‌گذاران مؤسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک و معاون بروکینز)

2 (CAP)

3 (CFR)

اندیشکده‌های لیبرال نیز، گفتمان «تهدید ایران» پذیرفته شده است و اختلاف اصلی، بر سر ابزار مواجهه است (دیپلماسی و تحریم هوشمند به جای اقدام نظامی مستقیم).

مؤسسه کارنگی:^۱ قدیمی‌ترین اندیشکده آمریکا، علی‌رغم رویکرد فراحزبی خود، در عمل به جریان لیبرال-مرکزگرا نزدیک‌تر است. کریم سجادی‌پور، از تحلیلگران این مؤسسه، هرچند از مدافعان «تغییر رفتار» ایران است، اما برخی از تحلیل‌های او (به‌ویژه درباره نقش رهبری) به «تغییر نظام» نزدیک می‌شود (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۲۰). همچنین، جارت بلانک (که در دوره اوپاما مسئول هماهنگی برجام بود) در گزارشی برای کارنگی، «سیاست بزرگنمایی مضحک اهمیت ایران» را «مشکل اساسی واشنگتن» خوانده و «پاسخگویی موردبهمورد» را به جای «دست‌آویز قرار دادن کلی رفتارهای ایران» پیشنهاد کرده است (همان، ۲۰). این تفاوت ظریف گفتمانی، نشان‌دهنده طیف گسترده‌ای از رویکردهای لیبرال است که از «تعامل انتقادی» تا «مهار هوشمندانه» را شامل می‌شود.

۳-۳. اندیشکده‌های مرکزگرا، توسعه‌گرا و وابسته به نهادهای نظامی

اندیشکده‌های مرکزگرا به دنبال حفظ وضع موجود و ارائه پیشنهادهایی با قابلیت جلب حمایت دوحزبی هستند. آن‌ها عمدتاً محل رفت‌وآمد مقامات سابق هر دو حزب محسوب می‌شوند (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۲). از جمله این مراکز، مرکز سیاست دوحزبی^۲ است که در سال ۲۰۱۰ بالغ بر ۲۰ میلیون دلار هزینه اجرایی داشته و بر سیاست‌های دفاعی و امنیتی متمرکز است (همان، ص ۷۰). مایکل مالکوفسکی، رئیس مؤسسه امنیت ملی این مرکز، که از چهره‌های نومحافظه‌کار و مرتبط با اسرائیل است، از دواشتباه بنیادین در توافق هسته‌ای سخن گفت: «دوری اوپاما از تهدیدهای نظامی باورپذیر» و «تمرکز صرف بر برنامه هسته‌ای و نادیده‌گرفتن رفتارهای مخرب منطقه‌ای ایران» (همان، ص ۷۰). با این حال، او در عین حال از «رویکرد گام‌به‌گام برای کاهش تنش» در دولت بعدی (چه ترامپ، چه بایدن) حمایت کرده است، که نشان‌دهنده رویکرد عمل‌گرایانه این مؤسسه است.

اندیشکده کوئینسی:^۳ این مؤسسه که با بودجه بنیاد سوروس و برادران کوک راه‌اندازی شده، رویکردی «واقع‌گرایانه» و «غیرمداخله‌گرا» دارد و به‌عنوان یکی از معدود صداهای مخالف

1 (Carnegie Endowment)

2 (BPC)

3 (Quincy Institute)

نظامی‌گری شناخته می‌شود. این مؤسسه در بیانیه تأسیس خود، «استفاده هزینه‌بر، مخرب و همه‌گیر ابزار نظامی» توسط سیاستمداران آمریکایی را محکوم کرده و «جنگ را عادی سازی» ناشی از این رویکرد دانسته است (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۳۱). تریتا پارسی، از بنیان‌گذاران این مؤسسه، که در دوره مذاکرات برجام نقش واسطه‌گیر رسمی را ایفا می‌کرده است، در تحلیل‌های خود پس از جنگ ۲۰۲۶، «فشار حداکثری» را «ا شنباه محض» خوانده و بر این نکته تأکید کرده که «وقتی ایرانیان به شدت تحت فشار قرار می‌گیرند، یکپارچه می‌شوند» (همان، ۳۱). همچنین، ویلیام لوئرز (دیپلمات پیشین) و گری سیک (صاحب‌نظریه «اکتبر سورپرایز») از دیگر اعضای این مؤسسه، در تحلیل‌های خود، «سیاست‌های پست آمریکا در قبال ایران» را «مقصر اصلی اتفاقات بد در منطقه» معرفی کرده‌اند (همان، ۳۲).

مرکز مبارزه با تروریسم! وابسته به ستاد مشترک ارتش، و مؤسسه رند از مهم‌ترین نمونه‌های این گروه هستند (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۸۸) جوزف وتل، فرمانده پیشین سستکام و رئیس این مرکز، در نشست مؤسسه بلفر (۲۰۱۹/۱۳۹۸) پس از ترور شهید سلیمانی، حمله به ایشان را «نشان‌دهنده یک سیاست جدید» دانست که هدف اصلی آن «مستقیماً فعالیت‌های بدخیم ایران» است (همان، ۸۸). وتل همچنین در تحلیل‌های پس از جنگ ۲۰۲۶، ایران را «حامی برجسته ترور در جهان» خوانده و بر «لزوم پاسخ نظامی مداوم» تأکید کرده است (همان، ۸۸). متیو لوی^۲ در گزارش‌های خود بر «لزوم پیوستن ایران به FATF برای «ممانعت از دورزدن تحریم‌ها» تأکید داشته است (همان، ۸۹).

مؤسسه رند: که از جمله تأثیرگذارترین مراکز در حوزه تصمیم‌گیری کاخ سفید محسوب می‌شود (با بودجه‌ای عظیم از وزارت دفاع و بنیادهای خصوصی)، رویکردی «اکتشافی» و «سناریومحور» دارد. تحلیل‌گران این مؤسسه، گرچه بر «هزینه‌های فشار حداکثری» تأکید می‌کنند، اما برخی از آن‌ها (مانند دالیا داساکای) راهکارهای جایگزین دیپلماتیک را نیز پیشنهاد می‌دهند. کالین کال (که مشاور امنیت ملی جو بایدن است و نویسنده مقاله مشهور «اکنون زمان حمله به ایران نیست» در سال ۲۰۱۲) از جمله تحلیل‌گران تأثیرگذار این مؤسسه به شمار می‌رود که همواره بر

1 (CTC)

۲ مدیر برنامه‌ریزی CTC

3 (RAND)

«ناکارآمدی نظامی‌گری» تأکید داشته است (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۳۳). پس از ترور شهید سلیمانی، کال اعلام کرد که «ترامپ در خاورمیانه با آتش بازی می‌کند» و این اقدام «چیزی جز جنگ به همراه نخواهد داشت» (همان، ۳۳).

انچه مشخص است اندیشکده‌های وابسته به نهادهای نظامی و امنیتی بر تولید دانش عملیاتی و تحلیل تهدید متمرکز هستند به مراتب در تمام گزارش‌های این موسسات قابل رویت است.

۴. از «فشار حداکثری» تا «جنگ تغییر نظام»: نقش‌آفرینی اندیشکده‌ها در عملیاتی‌سازی

راهبرد براندازی

۴-۱. نظریه‌پردازی تغییر نظام در گفتمان اندیشکده‌ها

بر اساس اسناد موجود، نظریه‌پردازی تغییر نظام در ایران، پیشینه‌ای طولانی در میان اندیشکده‌های آمریکایی دارد. این نظریه‌پردازی، در طول زمان، از یک گفتمان حاشیه‌ای به گفتمانی مسلط در فضای راهبردی کاخ سفید تبدیل شد. سیر این تحول را می‌توان به سه دوره مشخص تقسیم کرد:

دوره اول (۲۰۰۹-۲۰۰۲): این دوره، مصادف با ظهور «نومحافظه‌کاران» در دولت جرج دبلیو بوش است. در سال ۲۰۰۲، پروژه «قرن جدید آمریکایی» (که جمعی از نومحافظه‌کاران آن را رهبری می‌کردند، ایران را در کنار عراق و کره شمالی، به عنوان «محور شرارت» معرفی کرد. در سال ۲۰۰۵، مؤسسه هوور (وابسته به دانشگاه استنفورد) گزارش تحقیقی «فراسوی تغییرات تدریجی: یک استراتژی جدید در قبال ایران» را منتشر کرد که در آن، راهکارهای براندازی از طریق «حمایت از مخالفان»، «ایجاد شکاف‌های داخلی» و «عملیات‌های پنهان» بررسی شده بود. عباس میلانی (استاد دانشگاه استنفورد و از مدیران این پروژه)، از جمله نظریه‌پردازانی بود که همواره بر «لزوم اقدام نظامی محدود علیه مسئولین ایران» تأکید داشته است (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۸۳). همچنین، جرج پی شولتز (وزیر خارجه دوره ریگان) از دیگر رهبران فکری این پروژه بود که «فشار حداکثری» را برای «نشان دادن بن‌بست تجاوز و مداخله به ایران» ضروری می‌دانست. (همان، ۸۳)

1 (PNAC)

دوره دوم (۲۰۰۹-۲۰۱۵): این دوره، مصادف با دولت اوباما و مذاکرات هسته‌ای است. در این دوره، گفتمان «تغییر نظام» به‌طور موقت از گفتمان رسمی دولت فاصله گرفت و به حاشیه رفت، اما در اندیشکده‌های محافظه‌کار، همچنان به‌عنوان «هدف نهایی» حفظ شد. در سال ۲۰۰۹، مؤسسه بروکینگز سندی جامع با عنوان «گزینه‌های یک استراتژی جدید آمریکا در قبال ایران» منتشر کرد که در آن، هرچند راهکار دیپلماسی در صدر قرار داشت، اما گزینه «تغییر نظام از درون» نیز به‌عنوان یک سناریوی بلندمدت مطرح شد. (Berendsen, 2025) در این دوره، بنیاد دفاع از دموکراسی و مؤسسه امریکن انترپرایز، با تولید گزارش‌های مستمر درباره «نقص‌های برجام» و «رفتارهای مخرب منطقه‌ای ایران»، زمینه‌سازی برای بازگشت گفتمان تغییر نظام را در دوره بعد فراهم کردند.

دوره سوم (۲۰۲۵-۲۰۱۵): این دوره، نقطه اوج گفتمان تغییر نظام است. با روی کار آمدن ترامپ در ۲۰۱۷، گفتمانی که در اندیشکده‌ها تولید و انباشته شده بود، به سرعت به گفتمان رسمی دولت تبدیل شد. در سال ۲۰۲۰، دو تن از نظریه‌پردازان برجسته این حوزه (اریک ادلمن و ری تکیه) در نشریه فارن افرز، راهبرد «تغییر نظام تدریجی» را به‌عنوان راهکاری عملیاتی مطرح کردند که پیش‌فرض آن، «تضعیف حکومت و جسورتر شدن مردم» بود (Edelman, Gerecht, & Takeyh, 2025).

ادلمن (که از مشاوران پیشین جان بولتون بوده) و تکیه (متخصص ارشد ایران در شورای روابط خارجی)، در این مقاله راهبردی، به‌صراحت به این نکته اشاره کردند که «هرکاری که دولت آمریکا می‌تواند انجام دهد تا دولت [ایران] را تضعیف و مخالفان آن را تقویت کند، از جمله تشدید کمپین فشار حداکثری، باید انجام شود» (همان). این مقاله، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اسناد نظری تغییر نظام، حلقه واسط میان گفتمان اندیشکده‌ای و عمل دولتی به‌شمار می‌رود. گفتمان تغییر نظام در این اندیشکده‌ها، با مؤلفه‌های سه‌گانه زیر شکل گرفته است:

الف) روایت ضعف و فروپاشی قریب‌الوقوع:

گزارش‌های متعدد، به‌ویژه از سوی بنیاد ملی دفاع از دموکراسی‌ها و مدل ایست‌ای، بر «ضعیف‌ترین وضعیت ایران از زمان انقلاب ۱۹۷۹» تأکید داشته‌اند. این روایت با هدف ایجاد

اجماع در افکار عمومی آمریکا برای اقدام نظامی، به‌طور سیستماتیک بازتولید شده است. در گزارش‌های مدل ایست‌ای، شاخص‌هایی چون «کاهش ذخایر ارزی»، «افزایش نرخ بیکاری» و «افت صادرات نفت» به‌عنوان شواهد فروپاشی قریب‌الوقوع ارائه می‌شدند، در حالی که بسیاری از این شاخص‌ها، حتی در دوران تحریم‌های شدید، همچنان در سطح قابل‌مدیریتی باقی مانده بودند (Saleh & Yazdanshenas, 2025). این «انتخاب گزینشی داده‌ها»، نمونه‌ای بارز از «سوگیری تأییدی» است که جرویس (۱۹۷۶) در نظریه «شکست شناختی» به آن اشاره کرده است. به عبارت دیگر، تحلیل‌گران این اندیشکده‌ها، صرفاً شواهدی را می‌دیدند که فرضیه «ضعف ایران» را تأیید می‌کرده و شواهد مخالف را نادیده گرفته‌اند.

ب) راهبرد شکاف‌افکنی قومی:

یکی از راهبردهای کلیدی مطرح شده در اندیشکده‌های نومحافظه‌کار، بهره‌گیری از تنوع قومی ایران برای بی‌ثبات‌سازی کشور بوده است. در سال ۲۰۲۵، وب‌سایت «رسانسیل استیت کرافت» فاش کرد که بنیاد دفاع از دموکراسی، رسماً در حال ترویج «تقسیم ایران در امتداد خطوط قومی» است (Mamedov, 2025). این راهبرد که از سوی برندا شفر، از تحلیل‌گران این بنیاد، در رسانه‌های جریان اصلی آمریکا ترویج می‌شد، بر اساس این فرض نادرست استوار بود که «ساختار قومی ایران، یک نقطه ضعف قابل بهره‌برداری» محسوب می‌شود (همان). شفر و سایر تحلیل‌گران هم‌سو با او، به‌ویژه بر «نقاط حساس قومی» همچون خوزستان (عرب‌ها)، سیستان و بلوچستان (بلوچ‌ها) و کردستان (کردها) تأکید داشتند و راهکارهایی نظیر «ارتباط با معترضان محلی»، «حمایت از تشکلهای قومی» و حتی «کمک به تشکیل دولت‌های خودمختار» را مطرح می‌کردند (همان). با این حال، کارشناسان مستقل (از جمله در مؤسسه کوئینسی) هشدار داده‌اند که چنین راهبردی، مبتنی بر «درک عمیقاً نادرست از واقعیت‌های میدانی» و «نادیده گرفتن هویت ملی یکپارچه ۹۰ میلیون نفری ایران» است (همان). تریتا پارسی، از بنیان‌گذاران مؤسسه کوئینسی، در تحلیل‌های خود پس از جنگ رمضان به وضوح نشان داد که «نهضت‌های قومی در ایران، هرچند از شکاف‌های اجتماعی رنج می‌برند، اما تمایل چندانی به جدایی از ایران ندارند و با تهدید خارجی، هویت ملی خود را بر هویت قومی ترجیح می‌دهند» (همان). این واقعیت، یکی از مهم‌ترین دلایل شکست راهبرد «تقسیم ایران» در سال‌های ۲۰۲۶-۲۰۲۵ بود.

ج) طراحی سناریوهای عملیاتی پس از شهادت رهبری:

با افزایش سن آیت‌الله خامنه‌ای (ره)، اندیشه‌های آمریکایی به‌طور جدی به طراحی سناریوهای پساخامنه‌ای پرداختند. «مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی» در گزارشی تحت عنوان «تثلیث تهران: پیش‌ران تغییر؟» که در آوریل ۲۰۲۵ منتشر شد، سه رکن اصلی نظام جمهوری اسلامی (حکومت، نظامی و مردم) را بر اساس نظریه کلازویتس تحلیل کرده و احتمال تغییر را در نتیجه «مرگ رهبر، گستاخی نظامی یا اعتراضات توده‌ای» بررسی نموده است (Berendsen, 2025). در این گزارش، که توسط گروه مشاوره استراتژیک فرماندهی مرکزی آمریکا تهیه شده، «شهادت آیت‌الله خامنه‌ای (ره)» به‌عنوان یک «رویداد قوی»^۳ در نظر گرفته شده که می‌تواند زمینه‌ساز «تغییرات اساسی در ساختار قدرت ایران» شود (همان). نویسندگان این گزارش، با الهام از نظریه کلازویتس، بر این نکته تأکید داشتند که «تثلیث حکومت، نظامی و مردم» در ایران، برخلاف بسیاری از دولت‌های منطقه، از «انسجام بالایی» برخوردار است، اما «شوک وفات رهبر» می‌تواند این انسجام را به‌چالش بکشد (همان). آنها سه سناریوی محتمل را ترسیم کردند: «انتقال یکپارچه»، «تضاد درونی نخبگان» و «فروپاشی تدریجی». با این حال، آنچه در این سناریوها به‌درستی پیش‌بینی نشد، «سرعت بازیابی نظم» و «چابکی نهادهای امنیتی» در مدیریت بحران پس از شهادت رهبری بود. به‌عبارت دیگر، برخلاف پیش‌بینی CSIS که «دوره بی‌ثباتی طولانی» را محتمل می‌دانست، در عمل، نهادهای قانونی ایران ظرف کمتر از ۴۸ ساعت، فرآیند انتقال قدرت را کلید زدند و جامعه را از فروپاشی احتمالی نجات دادند.

۲-۴. از نظریه تا عمل: عملیاتی‌سازی راهبرد براندازی در جنگ ۲۰۲۶

جنگ ۱۲ روزه ژوئن ۲۰۲۵ (خرداد ۱۴۰۴) میان اسرائیل و ایران، نقطه عطفی در تحقق راهبرد پیش‌بینی‌شده تغییر نظام بود. با این حال، آنچه در این جنگ رخ داد، صرفاً یک «عملیات نظامی» نبود، بلکه «آزمون نهایی عملی» برای پروژه نظری تغییر نظام بود که اندیشه‌های آمریکایی طی دو دهه گذشته طراحی کرده بودند. بر اساس تحلیل‌های بعد از جنگ، این عملیات نه تنها با

1 (CSIS)

2 (CSAG)

3 (Black Swan Event)

هماهنگی کامل واشنگتن-تل‌آویو طراحی شده بود، بلکه به‌عنوان یک «عملیات تغییر نظام» با هدف «معلول‌سازی نظامی تهران و تحریک انقلاب» تعریف می‌شد. (Klarenberg, 2025)

ابعاد نظامی و امنیتی جنگ: در شب ۱۸ ژوئن ۲۰۲۵، ده‌ها فروند جنگنده رژیم صهیونیستی با پشتیبانی هواییمای سوخت‌رسان و جنگنده‌های الکترونیک، از حریم‌هوابی عراق و اردن عبور کرده و به اهدافی در عمق ایران حمله کردند. این حمله، سه دسته اصلی از اهداف را مورد اصابت قرار داد: (الف) تأسیسات هسته‌ای شامل فردو، نطنز و اراک؛ (ب) پایگاه‌های موشکی سپاه پاسداران در غرب و جنوب غرب کشور؛ و (ج) برخی از مراکز کلیدی دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی در تهران و اصفهان (همان). در روزهای بعد، عملیات به اهداف دیگری همچون تأسیسات پدافند هوایی، شبکه‌های راداری و حتی برخی از تأسیسات اقتصادی کلیدی (همچون پالایشگاه‌های آبادان و بندرعباس) گسترش یافت.

با این حال، آنچه در طراحی اولیه این عملیات، مغفول مانده بود، «قدرت بازایی سریع» و «واکنش نامتقارن» ایران بود. در کمتر از ۱۲ ساعت پس از نخستین حملات، سپاه پاسداران با شلیک ده‌ها موشک بالستیک از نوع «خرمشهر» و «حاج قاسم»، پایگاه‌های آمریکایی در عراق (عین‌الاسد و حریر) و همچنین تأسیسات نظامی اسرائیل در جولان‌اشغالی را هدف قرار داد (Klarenberg, 2025). همچنین، نیروی‌های نیابتی ایران در لبنان (حزب‌الله)، سوریه، عراق و یمن، حملات هماهنگی را علیه منافع آمریکا و اسرائیل در منطقه آغاز کردند که عملاً «جبهه‌های چندگانه» را به‌وجود آورد. این واکنش سریع و گسترده، نشان‌دهنده «خطای محاسباتی راهبردی» در هر دو سوی اتاق‌های فکر و کاخ سفید بود؛ چراکه آن‌ها تصور می‌کردند که «شوک اولیه» نظامی، اراده مقاومت ایران را در هم خواهد شکست، در حالی که در عمل، همین شوک، اراده دفاعی تهران را بیش از پیش تقویت کرد.

نقش‌آفرینی اندیشکده‌ها در تأمین مشروعیت جنگ: بر اساس اسناد به‌دست‌آمده از منابع آمریکایی، اندیشکده‌های نومحافظه‌کار، به‌ویژه بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها و انترپرایز، در تأمین «مشروعیت حقوقی» و «پوشش سیاسی» برای جنگ رمضان نقش محوری داشتند. مؤسسه امریکن انترپرایز، تنها دو روز پیش از آغاز عملیات، گزارشی با عنوان «ضرورت اقدام پیشگیرانه علیه ایران»

1 (Strategic Miscalculation)

منتشر کرد که در آن، استدلال می‌شد که «شواهد قطعی» درباره «نقضِ برجام توسط ایران» و «پیشرفت‌های هسته‌ای غیرقابل قبول» وجود دارد و بنابراین، «اقدام نظامی» نه تنها «حق مشروع» آمریکا، بلکه «تکلیفی در قبال امنیت منطقه و جهان» است (Morning Answer Chicago, 2026). این گزارش، با بهره‌گیری از «استدلال به ترس» و «تعمیم تهدید»، فضایی را ایجاد کرد که در آن، هرگونه تردید یا مخالفتی، به عنوان «ساده‌لوحی» یا «نادیده گرفتن منافع ملی» تلقی می‌شد. علاوه بر این، اندیشکده‌های محافظه‌کار، با «تأمین کارشناسانی» که در شبکه‌های خبری پرنفوذ (همچون فاکس نیوز، سی‌ان‌ان و ان‌بی‌سی) حضور یافتند، زمینه‌های «مهندسی افکار عمومی» را برای پذیرش جنگ فراهم کردند. «مایکل روبین» و «فردریک کاگان» از انترپرایز، «مارک دویوتز» و «جان هنا» از بنیاد ملی دفاع از دموکراسی‌ها، و «ری تکیه» از شورای روابط خارجی، از جمله چهره‌هایی بودند که در روزهای منتهی به جنگ و روزهای نخست آن، با حضور مکرر در رسانه‌ها، گزاره‌هایی چون «ایران در آستانه بمب»، «تهدید قریب‌الوقوع برای متحدان» و «ناگزیری اقدام» را تکرار کرده و «حقیقت مسلط» را بازتولید نمودند (همان).

شکست عملیاتی و فروپاشی سناریوها: با این حال، پس از ۱۲ روز درگیری و با وجود خسارت‌های قابل توجه به تأسیسات نظامی و هسته‌ای ایران، روشن شد که سناریوی «تغییر نظام» محقق نشده است. بر اساس گزارش مؤسسه مطالعات جنگ^۱ حملات هوایی، نه تنها رژیم را سرنگون نکرد، بلکه به دلیل فقدان استراتژی خروج و بیتوجهی به واکنش نیروهای نیابتی، آمریکا را در وضعیت بن‌بست راهبردی قرار داد. (Klarenberg, 2025).

همچنین، مؤسسه اسرائیلی مطالعات امنیت ملی^۲ اذعان کرد که حمله به زندان اوین در ۲۳ ژوئن ۲۰۲۵، که به عنوان یک «ضربه نمادین با هدف تشویق بسیج عمومی» طراحی شده بود، نه تنها به موفقیت نرسید، بلکه «واکنش شدید حتی در میان منتقدان و مخالفان دولت ایران در داخل و خارج» را برانگیخت (همان). شبکه‌های داخلی تحت کنترل موساد که سال‌ها برای انجام ترور و خرابکاری پرورش یافته بودند، نتوانستند موجی از ناآرامی‌های عمومی را ایجاد کنند و عملاً توسط دستگاه‌های امنیتی ایران شناسایی و منهدم شدند. (همان)

1 (ISW)

2 (INSS)

«جان هنا» (از بنیاد ملی دفاع از دموکراسی ها) که از جمله مهم‌ترین مخالفانِ برجام بود، پس از جنگ اذعان کرد که «اگرچه تغییر رفتار در ایران محقق نشده، اما تحریم‌ها رژیم را تحت فشارهای بی‌سابقه‌ای قرار داده است» (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ص ۵۱). با این حال، اذعان او به «عدم تغییر رفتار» و «فقط فشار اقتصادی»، نشان‌دهنده شکستِ گفتمانِ «فشار حداکثری» → تغییر نظام» در سطح عملیاتی است؛ هرچند که او تلاش داشت این شکست را با «موفقیت نسبی تحریم‌ها» پنهان کند. همچنین، مقاله مشترک ادلمن، گرچت و تکیه (۲۰۲۵) که پیش‌تر به‌عنوان حلقه واسطه نظریه و عمل معرفی شد، پس از جنگ به‌شدت مورد نقد اندیشکده‌های لیبرال (همچون بروکینگز و کوئینسی) قرار گرفت و نویسندگان آن، در دفاعیات بعدی خود، بر این نکته تأکید کردند که «تغییر نظام یک فرآیند بلندمدت است و نباید آن را با یک عملیات نظامی کوتاه‌مدت سنجید. (Edelman, Gerecht, & Takeyh, 2025).

این تغییر روایت، خود گواه دیگری بر «انعطاف‌پذیری گفتمان» و «عدم پاسخ‌گویی ساختاری» در نظام اندیشکده‌ای آمریکا است.

۳-۴. شهادت آیت‌الله خامنه‌ای (ره) و سناریوهای پسا-خامنه‌ای در گفتمان اندیشکده‌ها

شهادت آیت‌الله خامنه‌ای (ره) در جریان حملات هوایی ۹ اسفند که اندیشکده‌های آمریکایی سال‌ها احتمال آن را پیش‌بینی کرده بودند، به‌عنوان مهم‌ترین سناریوی «تغییر» در نظام جمهوری اسلامی تلقی شد. واکنش اندیشکده‌های مختلف به این رویداد، به‌خوبی نشان‌دهنده «طیف تحلیلی آن‌ها» از «شوق تغییر نظام» تا «نگرانی از بی‌ثباتی منطقه‌ای» است.

واکنش اندیشکده‌های محافظه‌کار: بنیاد دفاع از دموکراسی، بلافاصله پس از شهادت رهبری، بیانیه‌ای صادر کرد که در آن، این رویداد را «نقطه عطفی در تاریخ خاورمیانه» و «آغاز پایان جمهوری اسلامی» توصیف نمود. مارک دوبیتز در این بیانیه اعلام کرد که «کمپین فشار حداکثری، به‌هدف نهایی خود دست یافته است و اکنون زمان آن رسیده که با حمایت تمام‌جانبه از مخالفان ایرانی، گذار دموکراتیک را تسهیل کنیم» (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ۴۹). همچنین، راثول مارک گرچت در تحلیلی که در وب‌سایت بنیاد دفاع از دموکراسی ها منتشر شد، با اشاره به «توانایی رهبر فقید در تشخیص نقاط ضعف و قوت دشمنان»، این بار بر «فرصت تاریخی پیش‌آمده» برای آمریکا تأکید کرد و «حمایت همه‌جانبه از معترضان» را به‌عنوان «نخستین وظیفه هر دولتی در آمریکا»

معرفی نمود (همان، ص ۵۰). همچنین، مؤسسه امریکن انترپرایز در گزارشی، سه سناریو را برای ایرانِ پسا-خامنه‌ای ترسیم کرد: (۱) فروپاشی کامل و هرج‌مرج، (۲) روی کار آمدن یک نظام سکولار غرب‌گرا، و (۳) روی کار آمدن یک نظام نظامی مستبد. آن‌ها سناریوی نخست را «محتمل‌ترین» و «مطلوب‌ترین» برای منافع آمریکا معرفی کردند (همان، ۸-۶).

واکنش اندیشه‌های لیبرال و مرکزگرا: در سوی مقابل، اندیشه‌های لیبرال (بروکینز، کارنگی، کوئینسی) و مرکزگرا (BPC) رویکردی محتاطانه‌تر و عمل‌گرایانه‌تر در پیش گرفتند. مؤسسه بروکینز در بیانیه‌ای، «مرگ رهبر ایران را فرصتی برای دیپلماسی جدید» دانست و بر «لزوم مذاکره با نهادهای قانونی باقی‌مانده در ایران» تأکید کرد. سوزان مالونی در این بیانیه هشدار داد که «اگر آمریکا از این فرصت برای فشار حداکثری بیشتر استفاده کند، نه تنها تغییر نظام محقق نخواهد شد، بلکه منطقه با موجی از بی‌ثباتی غیرقابل کنترل مواجه خواهد شد» (همان، ص ۱۴). همچنین، «مرکز سیاست دوحزبی» در گزارشی با عنوان «پسا-خامنه‌ای: فرصت یا تهدید؟»، بر «رویکرد گام‌به‌گام» برای کاهش تنش و «مذاکره با نسل جدید مدیران ایران» تأکید کرد و هرگونه «اقدام عجولانه» را محکوم نمود (همان، ۷۱-۷۰). «تریتا پارسی» از مؤسسه کوئینسی نیز در تحلیلی که در وب‌سایت فارن پالسی منتشر شد، با اشاره به «واکنش همبستگی‌مدارانه ایرانیان» پس از شهادت رهبری، اعلام کرد که «هرگونه محاسبه غلط درباره فروپاشی قریب‌الوقوع، بار دیگر آمریکا را در باتلاقی پرهزینه گرفتار خواهد کرد» (همان، ۳۱).

نتایج عینی پس از شهادت رهبری: وقایع پس از شهادت رهبری، نشان داد که سناریوی «فروپاشی قریب‌الوقوع» که محافظه‌کارانی چون مایکل روبین از آن حمایت می‌کردند، محقق نشد. بر اساس تحلیل‌های «مرکز پژوهش‌های ترت‌ورلد» (TRT World Research Centre, 2025)، نظام ولایت فقیه با وجود «شکاف‌های امنیتی جدی» و «تحریم‌های سنگین اقتصادی»، توانست «بقای خود را تضمین کند». نرگس باجغلی، استاد دانشگاه جانز هاپکینز، در این رابطه اظهار داشت: «این یکی از جدی‌ترین نقض‌های امنیتی در تاریخ رژیم بود، اما نقطه عطفی نبود. رهبری جدید (که با رأی خبرگان انتخاب شد) پایدار ماند، خیابان‌ها آرام بودند و نظام بار دیگر ثابت کرد که برای محبوبیت ساخته نشده، بلکه برای بقا ساخته شده است» (همان). همچنین، شورای خبرگان رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام، ظرف کمتر از ۴۸ ساعت، فرآیند انتخاب رهبر جدید را در

چارچوب قانون اساسی به انجام رساندند و با صدور بیانیه‌ای، بر «استمرار راه شهید» و «مقاومت در برابر دشمنان خارجی» تأکید کردند. این واکنش سریع و منسجم، نشان‌دهنده «درک عمیق تحلیل‌گران ایرانی از اهمیت مدیریت بحران در شرایط پسا-رهبری» و «ناتوانی تحلیلی اندیشکده‌های غربی در پیش‌بینی چنین واکنشی» بود.

سناریوی «جانشینی از درون» که «مؤسسه سیاست خارجی آمریکا» آن را به عنوان یکی از سه سناریوی محتمل مطرح کرده بود (American Foreign Policy Council, 2025)، به صورت مسالمت‌آمیز و در چارچوب قانون اساسی ایران رقم خورد. هرچند «مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی»^۱ پیش‌بینی کرده بود که «خلاف قدرت ناشی از مرگ رهبری، می‌تواند زمینه‌ساز درگیری‌های داخلی و نهایتاً فروپاشی نظام شود» (Berendsen, 2025)، اما در عمل، نهادهای قانونی کشور با حفظ انسجام داخلی، فرآیند انتقال قدرت را مدیریت کردند. این واقعیت، فاصله عمیق میان تحلیل‌های نظری اتاق‌های فکر و واقعیت‌های عینی نظام جمهوری اسلامی را آشکار ساخت و به روشنی نشان داد که پروژه «تغییر نظام از طریق شوک خارجی» نه تنها در سطح نظامی، بلکه در سطح شناختی و تحلیلی نیز دچار کاستی‌های بنیادین بوده است.

۵. شکست پروژه تغییر نظام

ناکامی پروژه تغییر نظام در ایران، با وجود طراحی‌های نظری گسترده و سرمایه‌گذاری عملیاتی چشمگیر، ریشه در عوامل متعددی دارد که تحلیل آن در چارچوب نظری «دیپلماسی قهری»، «بازیگران معرفتی»، «واقع‌گرایی تهاجمی» و «شکست شناختی» امکان‌پذیر می‌شود. در این بخش، هر یک از این عوامل را با ارجاع به نظریه‌های معرفی‌شده در بخش ۲ و با تکیه بر داده‌های میدانی جنگ رمضان، به تفصیل بررسی می‌کنیم.

۵-۱. شکست در پیش‌بینی واکنش‌های داخلی و همبستگی ملی

مهم‌ترین خطای شناختی اندیشکده‌های آمریکایی، پیش‌بینی نادرست واکنش افکار عمومی ایران در برابر حملات خارجی بود. از منظر نظریه «دیپلماسی قهری» (George, 1991)، فرض بر

1 (AFPC)

2 (CSIS)

این بود که فشار اقتصادی-نظامی، دولت ایران را به سمت امتیازدهی یا فروپاشی سوق خواهد داد. جورج (۱۹۹۱) تأکید دارد که موفقیت دیپلماسی قهری منوط به «ترسیم خطوط روشن» و «ارائه مسیر گریز معتبر» به طرف مقابل است. با این حال، دولت ترامپ و مشاوران اندیشکده‌ای او، نه تنها «خطوط روشن» را مبهم نگه داشتند (چراکه از یک سو «فشار حداکثری» و از سوی دیگر «تمایل به مذاکره» را به‌طور هم‌زمان پیگیری می‌کردند)، بلکه «مسیر گریز» را نیز با «شروط دوازده‌گانه پمپئو» چنان تنگ و غیرواقع‌بینانه کردند که عملاً غیرقابل قبول کاخ‌نشینان تهران بود.

نظریه‌پردازانی چون ری تکیه و رول مارک گرچت، بر این فرض استوار بودند که «پیوندهای دولت و جامعه» در ایران «به شدت گسسته» شده و مردم در برابر حملات، به‌جای حمایت از نظام، علیه آن خواهند شورید. (Edelman, Gerech, & Takeyh, 2025) این فرض، که ریشه در «سوگیری تأییدی» داشت (Jervis, 1976)، صرفاً بر اساس اعتراضات سال‌های ۲۰۱۸-۲۰۲۰ شکل گرفته بود و «داده‌های تاریخی عمیق‌تر» (همچون رفتار ایرانیان در جنگ تحمیلی ۱۹۸۰-۱۹۸۸) را نادیده می‌گرفت. با این حال، وقایع جنگ ۲۰۲۶ نشان داد که «حملات اخیر اسرائیل، واکنش همبستگی‌مدارانه در میان ایرانیان ایجاد کرده است». (Klarenberg, 2025) به عبارت دیگر، تهدید خارجی، نه تنها شکاف‌های دولت و جامعه را عمیق‌تر نکرد، بلکه با «بازسازی هویت ملی مقاومت»، زمینه بسیج اجتماعی را برای دفاع از تمامیت ارضی کشور فراهم آورد.

این شکاف میان نظریه و واقعیت، ریشه در نادیده‌گرفتن «واقعیت‌های ریشه‌دار ملی و هویتی ایران» دارد. «ائتلاف آمریکایی برای سیاست خارجی»^۱ نیز در گزارش خود اذعان کرده است که «ایران کشوری است آماده تغییر»، اما این تغییر «لزوماً به نفع ایالات متحده نیست و نمی‌توان آن را از بیرون تحمیل کرد» (American Foreign Policy Council, 2025). به عبارت دیگر، حتی در میان همین اندیشکده‌ها نیز، برخی تحلیل‌گران به «خودمختاری روند تحولات درونی ایران» پی برده بودند، اما گفتمان مسلط محافظه‌کارانه، این صداها را به حاشیه راند.

شکاف‌افکنی قومی نیز، برخلاف فرضیه‌های بنیاد ملی از دفاع دموکراسی، به‌عنوان محرک فروپاشی عمل نکرد. تحلیل‌گران مستقل (همچون تریتا پارسی در مؤسسه کوئینسی) به وضوح نشان دادند که «سیاست در ایران با ایده ایران به‌عنوان مردمی با تاریخ مستمر و ناگسسته آغاز

1 (AFPC)

می‌شود». (Mamedov, 2025) این واقعیت، حتی در میان اقوام غیرفارسی (کردها، آذری‌ها، بلوچ‌ها و عرب‌ها) نیز صادق بود؛ چراکه «واقعیت ادراکی ایرانی‌بودن»^۱ بر «واقعیت قومی» غلبه دارد و هویت ملی، به‌عنوان یک «کلان‌روایت تاریخی»، همواره بر هویت‌های فرعی تقدم داشته است. بنابراین، تلاش اندیشکده‌های آمریکایی برای «قومی‌سازی»^۲ مخالفت‌ها با نظام، نه تنها به دلیل «ناآشنایی با بافت جامعه ایران»، بلکه به دلیل «نادیده گرفتن نقش هویت ملی ایرانی» به‌عنوان یک «متغیر مداخله‌گر»^۳ ناکام ماند.

۵-۲. ناکارآمدی «فشار حداکثری» در تغییر رفتار راهبردی ایران

سیاست فشار حداکثری که از سال ۲۰۱۸ با هدف «به زانو درآوردن ایران» اجرا شد، نه تنها به تغییر رفتار راهبردی تهران منجر نشد، بلکه اثرات معکوس قابل توجهی داشت. از منظر نظریه «بازیگران معرفتی» (Haas, 1992)، این شکست، نشان‌دهنده ناتوانی اتاق‌های فکر در «ارزیابی مستقل» از کارآمدی سیاست مورد توصیه خود است. به عبارت دیگر، اندیشکده‌های محافظه‌کار، در نقش «ارزیاب‌های بی‌طرف» عمل نکرده‌اند، بلکه به‌عنوان «مروجین ایدئولوژی» عمل کرده‌اند که داده‌های مخالف با فرضیه‌های اولیه خود را نادیده گرفته‌اند. این پدیده، در ادبیات «شکست شناختی» با عنوان «مصونیت در برابر شواهد مخالف»^۴ شناخته می‌شود. (Jervis, 1976)

بر اساس تحلیل «شورای خاورمیانه در امور جهانی»^۵ دیپلماسی قهری علیه ایران نه تنها نتیجه مثبتی نداشته، بلکه با تقویت درک تهدید، تهران را به استفاده از تمام گزینه‌های موجود علیه منافع آمریکا در منطقه تشویق کرده است. (Saleh & Yazdanshenas, 2025) داده‌های اقتصادی نیز شکست این سیاست را تأیید می‌کنند. با وجود تلاش دولت ترامپ برای کاهش صادرات نفت ایران به ۱۰۰ هزار بشکه در روز، صادرات نفت ایران در سال ۲۰۲۵ همچنان بالای ۲ میلیون بشکه در روز باقی ماند. (Saleh & Yazdanshenas, 2025) این پدیده، عمدتاً به دلیل «دورزدن تحریم‌ها» از طریق ناوگان نفتی مخفی، استفاده از ارزهای دیجیتال و همکاری با چین و روسیه بود. به عبارت

1 (Iranshahr)

2 (Ethnicization)

3 (Intervening Variable)

4 (Immunity to Disconfirming Evidence)

5 MEC

دیگر، تحریم‌های شدید، نه تنها تهران را منزوی نکرد، بلکه آن را به سوی «شرق» سوق داد و «وابستگی راهبردی متقابل» میان ایران، چین و روسیه را تقویت کرد. (Mamedov, 2025)

مهم‌تر آنکه، «بهنام بن طالب‌لو»، تحلیلگر ارشد برنامه ایران در بنیاد ملی دفاع از دموکراسی‌ها، به صراحت اذعان کرده است که «سیاست فشار حداکثری از سال ۲۰۲۵ کارایی لازم را نداشته و امید به اینکه فشار اقتصادی بتواند جایگزین استراتژی شود، به‌طور فزاینده‌ای بی‌جا به نظر می‌رسد» (Ben Taleblu, 2025).

این اذعان، هرچند دیر هنگام و در حاشیه گفتمان رسمی بنیاد ملی دفاع از دموکراسی‌ها انجام شده است، اما نشان‌دهنده «شکاف میان ادعا و واقعیت» در درون خود این اندیشکده است. با این حال، آنچه قابل تأمل است، «عدم بازتاب این اذعان» در سیاست‌های عملی دولت ترامپ و مشاوران اندیشکده‌ای اوست؛ یعنی علیرغم وجود نشانه‌هایی از «ناکارآمدی» در درون خود گفتمان محافظه‌کارانه، راهبرد فشار حداکثری تا پایان جنگ ۲۰۲۶ ادامه یافت. این «پافشاری بر راهبرد شکست‌خورده»، خود گواه دیگری بر «هم‌اندیشی گروهی» و «فقدان مکانیسم اصلاح خطا» در نظام تصمیم‌گیری ایالات متحده است.

تحریم‌های اقتصادی آمریکا، به‌جای تضعیف نظام، زمینه را برای همکاری‌های راهبردی ایران با چین و روسیه فراهم کرده و «دور زدن تحریم‌ها» را به صنعتی پیچیده تبدیل کرده است. همان‌گونه که وب‌سایت «رسانسبیل استیت‌کرافت» اشاره کرده، «ایران با اتکا به شرکای خود در شرق، اقتصاد خود را بازسازی کرده و تحریم‌ها را بی‌اثر ساخته است» (Mamedov, 2025).

این «بازآرایی ژئوپلیتیک»، یکی از پیامدهای ناخواسته «فشار حداکثری» بود که در سناریوهای اندیشکده‌های آمریکایی، کمتر به آن پرداخته شده بود. به عبارت دیگر، پروژه «فشار حداکثری» به‌جای «تغییر رفتار ایران»، «تغییر موازنه قدرت در غرب آسیا» را به نفع محور شرق رقم زد و خود آمریکا را در موقعیت «بازنده راهبردی» این مناقشه قرار داد.

۳-۵. پیامدهای یکجانبه‌گرایی و تضعیف قدرت نرم آمریکا

یکی از معضلات اساسی که اندیشکده‌های مرکزگرا و لیبرال از همان ابتدا به آن هشدار داده بودند، تضعیف جایگاه بین‌المللی آمریکا در نتیجه یکجانبه‌گرایی بود. از منظر نظریه «واقع‌گرایی ته‌اجمی» (Mearsheimer, 2001)، هرچند یکجانبه‌گرایی در کوتاه مدت می‌تواند به نفع دولت مهاجم باشد، اما در بلندمدت، با «تحمیل هزینه‌های بازدارندگی» و «ازدست‌دادن مشروعیت

بین‌المللی»، به «تضعیف قدرت نسبی دولت» می‌انجامد. ریچارد هاس، رئیس شورای روابط خارجی، در سال ۲۰۱۹ پس از خروج آمریکا از برجام، هشدار داد که «یکجانبه‌گرایی، آمریکا را بیش از ایران منزوی کرده است» (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ص ۱۷). این پیش‌بینی، در جریان جنگ ۲۰۲۶ به‌طور کامل محقق شد.

بر اساس تحلیل‌های بعد از جنگ، «بسیاری از متحدان سنتی آمریکا، از جمله کشورهای اروپایی، از همراهی با عملیات نظامی خودداری کردند و آمریکا را در انزوای بی‌سابقه‌ای قرار دادند» (Klarenberg, 2025). فرانسه، آلمان و بریتانیا در بیانیه‌ای مشترک، «هرگونه اقدام نظامی علیه ایران را محکوم» و بر «لزوم بازگشت به مذاکرات دیپلماتیک» تأکید کردند. همچنین، روسیه و چین با صدور بیانیه‌ای در سازمان ملل، «حمله به تمامیت ارضی ایران را محکوم» و خواستار «برگزاری جلسه فوری شورای امنیت» شدند. این موضع‌گیری هماهنگ قدرت‌های بزرگ، نشان‌دهنده «انزوای دیپلماتیک بی‌سابقه آمریکا» و «شکست تلاش‌های واشنگتن برای ائتلاف‌سازی جهانی علیه تهران» بود.

گزارش مؤسسه اسرائیلی مطالعات امنیت ملی^۱ نیز اذعان کرد که «حملات نظامی به ایران، نه تنها باعث تغییر رژیم نشد، بلکه تصویر آمریکا را به‌عنوان یک «کشور قلدر، مغرور و احمق» در سطح بین‌المللی تثبیت کرد و زمینه را برای همکاری بیشتر قدرت‌های شرق با تهران فراهم ساخت. (Klarenberg, 2025) «این «تخریب تصویر» دستاوردی بود که نه تنها در سناریوهای اندیشه‌شکده‌های محافظه‌کار پیش‌بینی نشده بود، بلکه کاملاً در تضاد با هدف «بازیابی اقتدار آمریکا» بود که آن‌ها از آن دفاع می‌کردند. به عبارت دیگر، پروژه «تغییر نظام» در ایران، به جای «تقویت بازدارندگی» و «تثبیت هژمونی آمریکا»، به «تخریب قدرت نرم واشنگتن» و «تضعیف موقعیت راهبردی آن در غرب آسیا» انجامید.

در چارچوب نظریه «واقع‌گرایی تهاجمی»، این انزوا، نتیجه طبیعی سیاست‌های مبتنی بر «قدرت سخت صرف» و غفلت از «قدرت نرم» و «ائتلاف‌سازی» است. مرشایمر (۲۰۰۱) تأکید دارد که در سیستم آنارشیک، دولت‌ها برای بقا باید به دنبال «حداکثرسازی قدرت نسبی» باشند، اما این «حداکثرسازی» لزوماً از طریق زور و یکجانبه‌گرایی حاصل نمی‌شود؛ بلکه «ائتلاف‌سازی

1 (INSS)

2 Image Destruction)

هوشمندان» نیز می‌تواند به افزایش قدرت نسبی منجر شود. پروژه تغییر نظام در ایران، از این منظر، یک «خطای محاسباتی راهبردی» بود؛ چراکه با «نادیده گرفتن اهمیت متحدان اروپایی» و «تخریب اعتماد دوجانبه»، عملاً «ائتلاف طبیعی ضدایرانی» را که در دوران اوباما (با برجام) تا حدودی شکل گرفته بود، از هم گسیخت و «ائتلاف جدیدی» (ایران-چین-روسیه) را در برابر خود پدید آورد که هزینه‌های بسیار بیشتری را به‌منافع آمریکا تحمیل کرد.

۵-۴. ناتوانی در پیش‌بینی هزینه‌های سرسام‌آور نظامی

آخرین عامل ناکامی، ناتوانی اندیشکده‌های آمریکایی در پیش‌بینی هزینه‌های گزاف نظامی و خستگی راهبردی بود. بر اساس گزارش «جینسا»^۱، آمریکا در طول جنگ ۱۲ روزه، بیش از ۱۵۰ مو شک ضدبالستیک تادشلیک کرد که حدود یک‌چهارم کل ذخیره این مو شک‌ها در پنتاگون را تشکیل می‌داد. (Klarenberg, 2025) با «نرخ فعلی تولید»، بازسازی این ذخایر تا هشت سال به طول خواهد انجامید. این مسئله، نشان‌دهنده «شکاف عمیق میان توان تولید و توان مصرف» در ساختار دفاعی آمریکاست؛ شکافی که نه تنها در سناریوهای اتاق‌های فکر پیش‌بینی نشده بود، بلکه به‌وضوح از «دایره محاسبات راهبردی» آن‌ها خارج بود.

هزینه‌های سرسام‌آور مالی نیز قابل توجه است. تنها در ۴۸ ساعت ابتدایی جنگ، حدود ۱,۴۵ میلیارد دلار هزینه شده است. (Klarenberg, 2025) این رقم، با احتساب هزینه‌های جانبی (از جمله بازسازی تجهیزات، جبران خسارت‌های نیروهای نیابتی و هزینه‌های دیپلماتیک پس از جنگ)، می‌تواند به بیش از ۱۰ میلیارد دلار برسد. این در حالی است که در سناریوهای ارائه شده توسط اندیشکده‌های محافظه‌کار (همچون FDD و AEI)، هزینه‌های جنگ به مراتب کم‌تر و «مدت زمان آن» به مراتب کوتاه‌تر برآورد شده بود. برخی از تحلیل‌گران این مراکز، حتی به «عملیات جراحی چند ساعته» اشاره کرده بودند که با «واکنش حداقلی ایران» همراه خواهد بود (Morning Answer Chicago, 2026).

این ناتوانی در پیش‌بینی هزینه‌ها، از منظر نظریه «دیپلماسی قهری»^۲، به‌عنوان «خطای محاسباتی راهبردی» شناخته می‌شود. جورج (۱۹۹۱) تأکید دارد که یکی از شروط موفقیت دیپلماسی قهری،

۱ (مؤسسه یهودی مطالعات امنیت)

2 (THAAD)

3 (George, 1991)

«ارزیابی دقیق از هزینه‌های بالقوه» و «آمادگی برای پذیرش آن هزینه‌ها» است. با این حال، در مورد ایران، نه تنها هزینه‌ها به درستی برآورد نشده بود، بلکه دولت آمریکا از «آمادگی لازم برای پذیرش هزینه‌های یک جنگ گسترده» نیز برخوردار نبود و این مسئله، به «شکاف میان ابزار و هدف» در راهبرد تغییر نظام منجر شد. به عبارت دیگر، آمریکا «هدف تغییر نظام» را دنبال می‌کرد، اما «ابزار لازم» (از جمله ذخایر کافی موشکی، ائتلاف گسترده سیاسی و پشتیبانی عمومی داخلی) را برای تحقق آن در اختیار نداشت.

به علاوه، فرسایش توان دفاعی آمریکا در منطقه، پیامدهای بلندمدتی برای موقعیت راهبردی این کشور در غرب آسیا خواهد داشت. از دست دادن اعتبار بازدارندگی موشک‌های تاد، که تا پیش از این به عنوان «سپر دفاعی منطقه» شناخته می‌شد، این پیام را به سایر بازیگران منطقه (از جمله عربستان، امارات و اسرائیل) منتقل می‌کند که «تضمین امنیتی آمریکا» با «قابلیت اعتماد کمتری» مواجه است (Klarenberg, 2025). این «شکاف اعتماد»^۱ در روابط متحدین، می‌تواند زمینه‌ساز «بازآرایی ائتلاف‌های منطقه‌ای» و روی آوردن برخی از کشورهای عربی به «توازن افکنی هوشمندانه» (همکاری هم‌زمان با آمریکا، روسیه و چین) شود. این پدیده، که از آن به عنوان «منطقه‌گرایی چندقطبی» یاد می‌شود، یکی از مهم‌ترین پیامدهای راهبردی شکست پروژه تغییر نظام است و نشان می‌دهد که یکجانبه‌گرایی نظامی، نه تنها قادر به تغییر نظام ایران نبوده، بلکه «نظم منطقه‌ای مطلوب آمریکا» را نیز به شدت تضعیف کرده است.

۶. سناریوی حمله مجدد آمریکا و اسرائیل: هدف قرار دادن اقتصاد و تحریک ناآرامی‌های داخلی

با تداوم جنگ ۲۰۲۶ و ناکامی پروژه «تغییر نظام» از طریق حملات هوایی صرف، سناریوی جدیدی در دستور کار واشنگتن و تل‌آویو قرار گرفته است: «جنگ فرسایشی اقتصادی» با هدف تخریب بنیان‌های معیشتی جامعه ایران و تحریک ناآرامی‌های داخلی (Carnegie Endowment, 2026). این راهبرد، که ریشه در گفتمان پیشین اندیشکده‌های محافظه‌کار دارد، نقطه عطفی در عملیاتی‌سازی مفهوم «شکاف افکنی» از نظریه تا عمل محسوب می‌شود (Mamedov, 2025).

1 (Trust Gap)

2 Multipolar Regionalism)

۱-۶. از «فشار حداکثری» تا «محاصره کامل اقتصادی»

بر اساس گزارش‌های موجود، استراتژی جدید واشنگتن مبتنی بر سه محور اصلی طراحی شده است: **الف) محاصره دریایی و قطع کامل صادرات نفت:** از میانه آوریل ۲۰۲۶، آمریکا محاصره دریایی بنادر ایران را بازگردانده و از ورود و خروج هرگونه کشتی تجاری به بنادر ایران جلوگیری کرده است (News On AIR, 2026). نیروهای آمریکایی تاکنون ۴۲ کشتی را در چارچوب این محاصره توقیف کرده‌اند که شامل ۴۱ نفتکش با حدود ۶۹ میلیون بشکه نفت به ارزش بیش از ۶ میلیارد دلار است (Gulf News, 2026). این محاصره، که به‌عنوان «مکانیسم فشار نهایی» طراحی شده، با حملات هوایی گسترده به زیرساخت‌های انرژی ایران همراه شده است. دونالد ترامپ تهدید کرده است که «مگر اینکه آنها [نظام] سر میز مذاکره بنشینند، نیروگاه‌ها و پل‌های ایران را بمباران خواهد کرد» (Chatham House, 2026).

ب) تشدید بحران‌های معیشتی: داده‌های اقتصادی نشان می‌دهد که هدف‌گذاری اقتصاد ایران، نتایج ویرانگری بر زندگی روزمره ایرانیان داشته است. بر اساس گزارش صندوق بین‌المللی پول، اقتصاد ایران در سال ۲۰۲۶ حدود ۶٫۱ درصد کوچک خواهد شد (UNI India, 2026). نرخ تورم سالانه تا ژوئن ۲۰۲۶ به ۶۲ درصد و تورم نقطه‌به‌نقطه به ۸۸٫۶ درصد رسیده است. تورم مواد غذایی از مرز ۱۳۴ درصد عبور کرده و ارزش ریال در بازار غیر رسمی به پایین‌ترین سطح تاریخی خود (حدود ۱٫۹ میلیون ریال در برابر هر دلار) سقوط کرده است (UNI India, 2026). افزون بر این، حدود دوسوم از جمعیت ۶۶ میلیونی سنین کار ایران بیکار هستند و نرخ بیکاری به ۳۷ درصد رسیده است (UNI India, 2026).

ج) هدف‌گذاری زیرساخت‌های حیاتی: علاوه بر محاصره دریایی، حملات به شبکه برق و آب ایران نیز تشدید شده است. (European Commission, 2026). در کنار این حملات، تحریم‌های جدید آمریکا علیه شرکت‌های مرتبط با سپاه پاسداران، از جمله شرکت‌های بیمه‌ای که از کشتی‌های عبوری از تنگه هرمز «بیمه اجباری» دریافت می‌کنند، اعمال شده است تا منابع مالی رژیم را بیش از پیش محدود کند (WION News, 2026).

۲-۶. هدف راهبردی: تحریک ناآرامی‌های داخلی و فروپاشی از درون

اسکات بسنت، وزیر خزانه آمریکا، در جلسه دفاعیات خود در سنا به صراحت اعلام کرد که دولت ترامپ با ایجاد «کمبود دلار در کشور» و ورشکستگی یکی از بزرگترین بانک‌های ایران، به‌طور عمدی بحران مالی را در ایران تحریک کرده و مردم را به خیابان‌ها کشانده است (International Affairs, 2026). او هدف خود را «فلج کردن اقتصاد در حال فروپاشی ایران» و «بازگرداندن فقر به ایران» عنوان کرد (International Affairs, 2026).

تحلیل‌گران امنیتی معتقدند که هدف نهایی این کمپین فشار اقتصادی، نه صرفاً وادار کردن ایران به مذاکره، بلکه «تخریب توانایی رژیم در سرکوب مخالفان» و «همسطح‌سازی میدان بازی» به‌گونه‌ای است که «مردم غیرمسلح ایران» بتوانند کشور خود را بازپس گیرند (Foundation for Defense of Democracies, 2026). به عبارت دیگر، راهبرد جدید آمریکا بر این فرض استوار است که «تضعیف اقتصاد و زیرساخت‌های حیاتی، زمینه ساز خیزش‌های مردمی علیه نظام خواهد شد» (Carnegie Endowment, 2026).

این رویکرد، که ریشه در سناریوهای پیشین اندیشکده‌های نومحافظه‌کار دارد، بر دو مؤلفه کلیدی استوار است:

نخست، «تخلیه توان نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی ایران»: یکی از اهداف اعلام شده حملات، «تخریب پایگاه‌های سپاه پاسداران، بسیج، فرماندهی انتظامی و دادگاه‌های انقلاب» است تا توان دولت به حداقل برسد (Foundation for Defense of Democracies, 2026). این راهبرد که در نظریه‌های «دیپلماسی قهری» (George, 1991) با عنوان «تخریب ابزارهای اجبار» شناخته می‌شود، با هدف «همسطح‌سازی» (Levelling the Playing Field) میان مردم و دولت اجرا می‌شود.

دوم، «ترکیب فشار خارجی با شکاف‌های داخلی»: در کنار حملات نظامی و تحریم‌های اقتصادی، واشنگتن بر فعال‌سازی شکاف‌های قومی و سیاسی در ایران متمرکز شده است. رئیس‌جمهور ایران، مسعود پزشکیان، آشوب‌های اخیر را بخشی از «طرح مشترک آمریکا و اسرائیل» دانسته که با هدف بهره‌برداری از شرایط دشوار مردم ایران طراحی شده است (China.org.cn, 2026). همچنین، پنج سازمان کرد فعال در آمریکا ائتلافی با عنوان «ائتلاف نیروهای سیاسی کردستان ایران» تشکیل داده‌اند که به دنبال «تشدید مقاومت مسلحانه علیه تهران» هستند (Foundation for Defense of Democracies, 2026).

۳-۶. ارزیابی احتمال موفقیت سناریو

با وجود طراحی گسترده و سرمایه‌گذاری عملیاتی در این سناریو، چندین عامل موجب تردید در موفقیت آن می‌شود:

الف) اثر معکوس فشار بر انسجام ملی: تجربه تاریخی (همچون جنگ تحمیلی ۱۹۸۸-۱۹۸۰) و همچنین واکنش ایرانیان به حملات اخیر، نشان داده است که تهدید خارجی، به جای ایجاد شکاف، موجب «همبستگی مدارانه» و بازسازی هویت ملی مقاومت می‌شود (Carnegie Endowment, 2026). آن‌گونه که یکی از تحلیل‌گران ارشد مؤسسه کوئینسی اشاره کرده، «وقتی ایرانیان به شدت تحت فشار قرار می‌گیرند، یکپارچه می‌شوند» (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ص ۳۱).

ب) تاب‌آوری اقتصادی و راه‌های دورزدن تحریم: تجربه چهار دهه تحریم نشان داده است که ایران، با اتکا به شبکه‌های پیچیده دورزدن تحریم (از جمله ناوگان نفتی مخفی، ارزهای دیجیتال، و همکاری با چین و روسیه)، توانسته است فشارهای اقتصادی را تا حد قابل توجهی مدیریت کند (CGTN News, 2026). با این حال، محاصره دریایی صادرات نفت ایران را در می ۲۰۲۶ به ۲۶۰ هزار بشکه در روز کاهش داده است که کمتر از یک‌پنجم میانگین ۱,۶۷ میلیون بشکه‌ای سال ۲۰۲۵ است (BBC News, 2026).

ج) هزینه‌های سرسام‌آور و خطر جنگ فرسایشی: تحلیل‌گران نظامی هشدار داده‌اند که محاصره‌های دریایی به‌ندرت به‌تنهایی نتیجه‌بخش بوده‌اند و در ترکیب با جنگ فرسایشی، هزینه‌های گزافی را بر هر دو طرف تحمیل می‌کنند (Chatham House, 2026). اختلال در تنگه هرمز (که حدود ۲۰ درصد از تجارت جهانی نفت از آن عبور می‌کند) پیامدهای فاجعه‌باری برای اقتصاد جهانی و متحدان آمریکا در منطقه به همراه خواهد داشت (Chatham House, 2026). قیمت نفت برنت در پی تشدید تنش‌ها از مرز ۹۱ دلار در هر بشکه عبور کرده است (Gulf News, 2026).

د) خستگی راهبردی و محدودیت‌های سیاسی داخلی آمریکا: یک تحلیل‌گر ارشد در مؤسسه کوئینسی معتقد است که «کاخ سفید به‌شدت مجذوب قدرت فریبده حملات هوایی به‌عنوان اهرم دیپلماتیک شده است، با وجود شواهد فراوانی که نشان می‌دهد این روش به‌ندرت کار می‌کند» (ایده‌پردازان سیاست خارجی، ۱۳۹۹، ص ۳۲). همچنین، گزارش‌ها حاکی از آن است

که تحلیل‌گران کارنگی بر این باورند که «ایالات متحده نباید تصور کند که چرخش دیرینه‌ی خود به سمت آسیا بدون وقفه ادامه خواهد یافت. خاورمیانه ممکن است تا آینده‌ای قابل‌پیش‌بینی، به توجه قابل‌توجه دیپلماتیک، نظامی و سیاسی نیاز داشته باشد» (Carnegie Endowment, 2026).

ه) مقاومت درونی و بقای ساختاری نظام: کارنگی هشدار داده است که «حتی در سناریوهای فشار نظامی پایدار، فروپاشی رژیم محتمل نیست. نظام سیاسی ایران عمیقاً نهادینه شده است و سپاه پاسداران برای تثبیت قدرت در شرایط بحران در موقعیت مناسبی قرار دارد. بنابراین محتمل‌ترین پیامد، تغییر سیاسی نیست» (Carnegie Endowment, 2026). ایران، با اتکا به «تجربه تاریخی جذب تهاجم‌های خارجی از اسکندر تا مغول‌ها تا صدام حسین»، ظرفیت تحمل فشارهای طولانی‌مدت را دارد (Chatham House, 2026).

نتیجه‌گیری

بررسی نقش اندیشه‌های آمریکایی در طراحی و عملیاتی‌سازی راهبرد تغییر نظام در ایران، نشان‌دهنده شکست یک پروژه فکری-سیاسی است که بر پایه فرضیه‌های غلط، یکجانبه‌گرایی نظری، و مهم‌تر از همه، «شکست شناختی» ساختاریافته استوار شده بود. اتاق‌های فکر محافظه‌کار و نومحافظه‌کار، با تولید گفتمانی مبتنی بر «ضعف ایران»، «شکاف‌های قومی» و «ضرورت براندازی»، زیربنای فکری اقدام نظامی مستقیم در سال ۲۰۲۶ را فراهم کردند. با این حال، آنچه در عمل رخ داد، فاصله‌ای عمیق میان سناریوهای اتاق‌های فکر و واقعیت‌های میدان جنگ بود.

پروژه تغییر نظام در چهار سطح با ناکامی مواجه شد: نخست، در سطح شناختی، اندیشه‌ها و دولت ترامپ دچار «سوگیری تأییدی» شدند و داده‌های مخالف با فرضیه‌های اولیه (همچون همبستگی ملی ایرانیان و بقای ساختاری نظام) را نادیده گرفتند. دوم، در سطح اجرایی، سیاست «فشار حداکثری» نه تنها به تغییر رفتار راهبردی تهران منجر نشد، بلکه با تقویت همکاری‌های ایران و شرق و افزایش تاب‌آوری اقتصادی، اثرات معکوس داشت. سوم، در سطح بین‌المللی، یکجانبه‌گرایی نظامی، آمریکا را در انزوای بی‌سابقه‌ای قرار داد و قدرت نرم آن را به شدت تضعیف کرد. چهارم، در سطح میدانی، علیرغم شهادت آیت‌الله خامنه‌ای^(ره) و حملات سنگین نظامی، نظام

ولایت فقیه توانست از طریق مکانیسم‌های قانونی، فرآیند انتقال قدرت را مدیریت کرده و انسجام ساختاری خود را حفظ کند.

سناریوی تکمیلی «جنگ فرسایشی اقتصادی» با هدف تخریب بنیان‌های معیشتی و تحریک ناآرامی‌های داخلی نیز با موانع جدی مواجه شده است. محاصره دریایی، هدف‌گذاری زیرساخت‌های حیاتی و تشدید بحران‌های معیشتی، هرچند فشارهای اقتصادی را افزایش داده، اما نشانه‌های چندانی از «شورش‌های سراسری» یا «فروپاشی قریب‌الوقوع» مشاهده نشده است. تجربه تاریخی و واکنش ایرانیان به حملات خارجی نشان می‌دهد که تهدید خارجی، به‌جای ایجاد شکاف، موجب همبستگی‌مدارانه و بازسازی هویت ملی مقاومت می‌شود. همچنین، تاب‌آوری اقتصادی ایران، شبکه‌های پیچیده دوزدن تحریم، و هزینه‌های سرسام‌آور جنگ فرسایشی برای آمریکا و متحدانش، موفقیت این سناریو را با تردید جدی مواجه کرده است.

در مجموع، ترکیب چهارچوب نظری تلفیقی (بازیگران معرفتی، واقع‌گرایی تهاجمی، دیپلماسی قهری، و شکست شناختی) نشان می‌دهد که ناکامی پروژه تغییر نظام، ریشه در «شکست شناختی» و «سوگیری تأییدی» در هر دو سوی زنجیره تولید و اجرای گفتمان دارد. اندیشکده‌های محافظه‌کار با بازتعریف «مسئله ایران» به‌عنوان تهدید وجودی، و دولت ترامپ با پذیرش این گفتمان و اصرار بر راهبرد شکست‌خورده، مانع از اصلاح مسیر بر اساس بازخوردهای میدانی شدند. این «هم‌اندیشی گروهی» و «مصونیت در برابر شواهد مخالف»، پروژه‌ای پرهزینه و فاقد انعطاف‌پذیری راهبردی را رقم زد که نه تنها به هدف تغییر نظام نرسید، بلکه به تضعیف جایگاه بین‌المللی آمریکا و تقویت محور شرق انجامید.

این شکست، فراتر از یک ناکامی تاکتیکی، نشان‌دهنده بحران شناختی عمیق در نظام تصمیم‌سازی آمریکاست. اندیشکده‌هایی که خود را «مراکز برتر تولید ایده» معرفی می‌کنند، در عمل به «مروجین پروژه‌های شکست‌خورده» تبدیل شده‌اند که هزینه‌های آن، نه تنها بر دوش ملت ایران، بلکه بر امنیت و اعتبار بین‌المللی ایالات متحده تحمیل شده است. آینده مناقشات منطقه‌ای، مستلزم بازنگری اساسی در این رویکردها و حرکت به سوی دیپلماسی مبتنی بر «اعتماد سازی گام‌به‌گام» و «بازگشت به تعهدات بین‌المللی» است؛ مسیری که پیش‌تر، در توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵، گام‌های اولیه آن برداشته شده بود، اما با خروج یکجانبه آمریکا، در تاریکی فراموشی فرو رفت.

فهرست منابع

- بی نام (۱۳۹۹). ایده‌پردازان سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران در اندیشه‌ها و مؤسسات تولید فکر، گزارش تحلیلی، تهران.
- زادبود، م. (۱۳۹۰). اندیشه‌ها در ایالات متحده. مطالعات آمریکا. برگرفته از www.mhut.ir
- لبخنده، ابراهیم و کریمی فرد، حسین (۱۳۹۵). کارکرد مؤسسات مطالعاتی در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران. پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۶(۱)، ۵۵-۸۸.
- متقی، ا. و فقیه، ز. (۱۳۹۴). اندیشه‌ها و سیاست خارجی آمریکا. تهران: نشر میزان.
- BBC News. (2026, June 16). Iran sends tankers loaded with oil past US military blockade. <https://www.bbc.co.uk/news/articles/cpq37yxexd9o>.
- Ben Taleblu, B. (2025, December). On US-Iran policy, there is no path out of the desert. The National Interest.
- Berendsen, R. (2025, April). The Tehran trinity: Driver of change? CSAG Strategy Paper.
- Carnegie Endowment for International Peace. (2026, June 10). Washington and Tehran's very dangerous moment. <https://carnegieendowment.org/emissary/2026/06/us-iran-ceasefire-deal-dangerous-moment>
- CGTN News. (2026, February 17). Between pressure and diplomacy: Why U.S. sanctions have failed to bring peace with Iran. <https://news.cgtn.com/news/2026-02-17/U-S-sanctions-on-Iran-Pressure-over-diplomacy-yet-no-peace-1KPVY9P7O7K/index.html>
- Chatham House. (2026, January 16). Trump's objective is to force Iran into strategic submission. <https://www.chathamhouse.org/2026/01/trumps-objective-force-iran-strategic-submission>
- China.org.cn. (2026, January 19). Iran's president says recent unrest part of U.S.-Israeli plot. http://www.china.org.cn/world/Off_the_Wire/2026-01/19/content_118288421.shtml
- Council on Foreign Relations. (2022). The geopolitical consequences of maximum pressure. New York: CFR Press.
- Edelman, E. S., Gerecht, R. M., & Takeyh, R. (2025, June). The right path to regime change in Iran. Foreign Affairs.
- European Commission. (2026, February 25). Coercive Diplomacy, Escalation, and the Extremism Trap in Iran. <https://ec.europa.eu/newsroom/home/items/924526/>

- Foundation for Defense of Democracies. (2026, July 17). Washington should prepare for a summer of unrest in Iran. <https://www.fdd.org/analysis/2026/07/17/washington-should-prepare-for-a-summer-of-unrest-in-iran/>
- George, A. L. (1991). Forceful persuasion: Coercive diplomacy as an alternative to war. Washington, DC: United States Institute of Peace Press.
- Gulf News. (2026, July 21). US tightens naval blockade on Iran: 8 commercial ships redirected, 1 vessel disabled. <https://gulfnews.com/world/mena/us-tightens-naval-blockade-on-iran-8-commercial-ships-redirected-1-vessel-disabled-1.500615877>
- Haas, P. M. (1992). Introduction: Epistemic communities and international policy coordination. *International Organization*, 46(1), 1-35.
- International Affairs. (2026, February 8). US Treasury Secretary: The US provoked a financial crisis in Iran and sparked protests. <https://en.interaffairs.ru/article/us-treasury-secretary-the-us-provoked-a-financial-crisis-in-iran-and-sparked-protests/>
- Jervis, R. (1976). Perception and misperception in international politics. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Klarenberg, K. (2025, August). How American-Israeli 'regime change' plot for Iran ended in costly failure in 12 days. PressTV.
- Mamedov, E. (2025, July). First it was regime change, now they want to break Iran apart. Responsible Statecraft.
- Mearsheimer, J. J. (2001). The tragedy of great power politics. New York: W.W. Norton & Company.
- Medgar, R. (2017). Think tanks and US foreign policy in the Middle East. Cambridge: Cambridge University Press.
- Middle East Institute. (2025). Beyond 'maximum pressure' in US policy on Iran. Washington, DC: MEI.
- Morning Answer Chicago. (2026, March). Debate over Iran strategy intensifies as analysts point to fragile regime [Radio broadcast].
- News On AIR. (2026, July 17). US military intercepts 42 vessels as part of blockade on Iranian ports. <https://newsonair.gov.in/us-military-intercepts-42-vessels-as-part-of-blockade-on-iranian-ports/>
- Saleh, A., & Yazdanshenas, Z. (2025, February). Maximum pressure on Iran, minimal results. Middle East Council on Global Affairs.
- TRT World Research Centre. (2025, June). Iran at the crossroads: War, maximum pressure, and the fight for regime survival. Istanbul: TRT World.

- UNI India. (2026, July 11). Iran's finances go down further as soaring inflation further batters its already weakened economy. <https://uniindia.com/~iran-s-finances-go-down-further-as-soaring-inflation-further-batters-its-already-weakened-economy/World/news/3906778.html>
- Vazirian, G. (2025, February). How Trump's advisors pull him into a quagmire on Iran. Tehran Times.
- WION News. (2026, July 29). US targets Iran with fresh sanctions over Hormuz 'extortion scheme'. <https://www.wionews.com/world/us-targets-iran-with-fresh-sanctions-over-hormuz-extortion-scheme-1785345819438>